انشاء در
مهدیخان

هو الله تعالی

هذا الکتاب

المستطاب المسماة بالانشاء در فن علم المرسلات والمرا
قات والمحاسبات والاملاء از بدایع افکار ابکار ادیب سخن
گستر و اریب هنرپرور و دبیر عطارد تدبیر و وزیر مهر ضمیر مثیل و مانند نا
عالیجاه میرزا مهدیخان افشار نظام نشأت بتدعات خداوند
قلم وزیر با تدبیر انجم خدم قایم مقام ملک عجم فردوس آرامگاه
میرزا ابوالقاسم الحسینی الفراهانی الملقب بقائم مقام

سمت انطباع پذیرفت

هو الله تعالی

انشاء مرحوم مغفور جنت و رضوان آرامگاه میرزا ابوالقاسم قائم مقام وزیر ایران

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

ای که ز کلک صنع ترکیب بشر ز انشاء تو نقش بسته حسام صور
هر حرف ز درازخانه حکمت زده سر طغرای قضا گشته بعنوان قدر

انشاء نامه حمدیکه مترسلان صحایف صنایع ابداع املا نمایند صفحه نثار و انکسار را سزد و ابداع نامه شکریکه منشیان رسائل ابداع رقم کنند نامه عجز و افتقار رسید چه کلام فصاحت نظام بلاغت آیات لا احصی ثناء علیک کما اثنیت علی نفسک از قلم معجز شیم سحر بیان ثبت یافته که آنچه از ابداع ایجاد تسمیه بسمله انشاء و طفیل خاتم نبوت رقم اوست

خاتم لقبی که فخر آدم آمد مقصود وجود هر دو عالم آمد
زانیافت شرف نامه نامی وجود آری شرف نامه ز خاتم آمد

صلی الله علیه و آله الذین بصحایف السعاده صدر الکتاب و افضل الخطاب والرسائل الهدایه جواهر

زواهر

زواهر حمد و سپاس فزون از حیطه وهم و قیاس نثار بارگاه جناب مالک

الملکی سزاست که فیما بین سلاطین با عز و تمکین مصداق و نزعنا ما فی صدورهم

اخوانا علی سرر متقابلین رشته الفت و اتحاد محکم و وجوه خواقین سلیمان تمکین روی

زمین را مفاد و جعلناکم خلائف فی الارض واسطة العقد نظام عالم و انتظام امور بنی آدم

ساخته شادروان عز و جلالش از وصمت اشتراک و اندراس مصون و ساحت جهان

کمالش از شائبه ریب و اقتباس محروس و مامون است و صلوات صلوة متصلات

تحف و تحیات زاکیات شایسته روح مطهر و مرقد منور رسول هاشمی نسب امی

لقب است که در پیشگاه و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین گوش بشارت نیوش کافه

بنی آدم و عائله امم بترطبه طوبی للصالحین اولئک هم المقربون آراسته و

ریاض فیاض عالم کون و فساد از گلهای ملت محمدی از خار وجود شرک و لوث کفر

پیراسته است صلی الله علیه و آله الطاهرین الاخیار مادام فلک الدوار بحضرت

والا مرتبت سپهر منزلت قمر ناهید فطرت برجیس فطنت نور حدقه شوکت

و جلالت و نور حدیقه عظمت و نبالت ثمره الفواد شجره دولت و کامکاری نوباوه

بوستان حشمت و شهریاری اختر برج شهامت و بسالت و درخشنده گوهر درج

سعادت و نجابت حضرت نجبای چمن صدق و صفا زینت افزای انجمن مهر

والاقره ماجده نیک اختری غرّه ناصیه ابهت و سروری شمسا بسماء العظمة و

الشوکة والجلال والاحسان والبر والامتنان لازال ساحت عزّ و جلاله محفوظة بحصول

الآمال واراضی اقباله مخضرّة من سحابات غمام الافضال من الملک المتعال بوفور

اتحاف دعای محبت اشتمال که مواد عذبش از سرچشمه اجیب دعوة الداع اذا دعان

فلیستجیبوا لی و مسرت لطفش از منبع تحیتهم فیها سلام مترشح و ساری باشد

برمرات ضمیر منیر مرتسم میگرداند که چون نسیم عنبر شمیم راز کلدار خلت و اتحاد اهتزاز یابد

بعطر پیری مشام شوق و غرام و سحاب نیسان انتساب موالات و وداد که در

فضای هوای محبت و ولا متراکم گردد حیاض ریاض موالفت و مصافات از زلال

سلسال عذب صدق و صفا بسیار دو شک نیست که در هنگام غیبت صوری

وقوع روابط الفت و اتحاد معنوی ارسال مکاتبات فیما بین و اظهار مراتب وداد

از جانبین که بدستیاری خامه براعت ختامه ابواب دوستی مفتوح و فصول بهجت

از حسن تقریر سفرای بلاغت علامه مقرون و مشحون بعنوان زوارف لطایف و معنون

بصنوف عوارف عواطف گشته مقتضی فرط وداد و منقضی تمرد اعتقاد و باعث

استحکام مبانی مصافات و علاوه علاقه موالات میگردد چون درین اوان میمنت

بنیان صاحب عنایت ایزد منان تنبیه کامل ترکمانان دشت بعمل آمده معدودی را

و از غضب و سیاست در صحاری بعیده فراری و از خوف حسام بهادران بهرام
انتقام متواری بعد در این ایام توجهات حضرت ملک علام گرفتار سخط و قهر و حکم
تیغ تیز از بر ایشان جاری بغصه استرقاه عجزه و ملهوفین و ستم کشان از جور ستمکشان و
استخلاص اسرای مسلمانان از قید آسار بداندیشان نصب العین ضمیر خیریت اقتران
دلیر ازتبه ترکمان بمنزل منزل وارد ارض فیض شامل و سعادت اندوزی از جبهه سائی
تراب روضه رضیه علی راقدها آلاف الصلوة و التحیة و قرب جوار آن سعادتمند
بختیار حاصل شد و از الطاف الهی قروح جروح قلوب ستم دیدگان صورت التیام و
صفایح آمال وضیع و شریف خراسان شیرازه انتظام و اختتام پذیرفته خرد و بزرگ
و ترک و کرد در مقام اطاعت و فرمان برداری ثابت قدم گردیدند چون آنکامکار
از خاندان جلیل و دودهٔ قویم و مظهر آثار قوم احسن تقویم میباشند بسبب حصول
قرب جوار طبع ارجمند و خاطر محبت پیوند شایق و در اظهار تفقدات سبقت جسته
فلان را برسم سفارت تعیین و روانه بزم حضور فیض گنجور ساخته بعضی مطالب و
مدعیات و ثقات و حالی گردید که در استسلام سده میمنت مقرون مطالب مزبوره را
بآن دستگاه والا شان تفهیم و خاطر نشان خواهد که طریقه حسنه و شیوه مستحسنه دوستی و
یکانکی مقتضی است پیوسته فاتح ابواب مراسلات دوستانه بوده مدعیات و

مقاصد بلا شایبه بیگانگی با وجود الفت و یگانگی در طی تحریر در آورند که از تمام

و انجام القواعد اتحاد استحکام پذیرد و در انصراف سفیر مزبور از کاهی احوال سعادت

اشتمال خاطر عاطر مصاحف انواع مسرت و بهجت خواهد ساخت باقی ایام

خلت و ائتلاف مخلد و لایزال باد برب العزة و الجاه مرحوم میرزا مهدی

خان یکی از سلاطین هندوستان انشا فرموده است جواهر نفیسه

ادعیه طیبه دوستی قرین و لآلی زاهره تسلیمات زاکیات مودت آیین از مخزن

وداد گنجینه اتحاد حضرت فلک رفعت درة التاج اکلیل سلطنت و کامکاری

فروزان گوهر درج دولت و اقبال درخشان اختر برج سعادت و ابهت

و اجلال سرافرازی ده افسر سروری و جهانبانی نقاده خاندان رفیع الشان گیتی کا

برادر والاگهر و چلبی نکو سیر مبلغ و متحف داشته بر لوح مصادقت

می نگارد که چون پیوسته غواص ضمیر خلت تخمیر در بحر اشتیاق مستغرق این

معنی است که بوسایل شایسته گوهر گرانبهای مقصود در عبارت ارتباط و وله

بر حقایق حالات خیریت مقرونست از غوصگاه محبت بکنار آمده در و دیوار

نهانخانه خواطر با مرصع کاری جیب و دامان جان و عنان مشحون [illegible]

و کام معاری کند لهذا در این اوان خجسته نشان که شهامت و نسبا

میرزا محمد حسن بجهت تجدید عهد و تمهید مواخات از طرف قرین الشرف مأمور
اینجا از فلک ظهور گشته قلیلی از مرصع آلات مساوی چهار دانگ کسری چون
در آن سرکار عظمت مدار بجهت خلعت و انعامی در مواقف احسان واقع میشود مصروف
داشت و بین الدولتین مغایرت و جدائی منظور نبود بر رسم یادبود مصحوب
سیادت پناه تحویلدار کریم بیک و میرزا رحیم مشرف جواهرخانه همیون
بموجب فرد ممهور علیحده با صد و یک زنجیر بحضور گسیل و از ارمغان ممالک فرنگ
ساعت بزرگ مجلسی بحمل فلان بعلاوه هدایای مرسله گردید تا ساعت زرین
و سیمین ماه و مهر زینت افزای بزم سپهر است دقایق و لیالی ایام مقرون بجمعیت
اساس سلطنت و جهانداری تا قیام ساعت بساعت مستدام باد

مرحوم میرزا مهدیخان بیکی از سلاطین هندوستان نوشته
رایحه ریحان خلت و وداد شمیم سنبلستان محبت و اتحاد عنبر نامه عنبرین عمامه
والاحضرت عالی منزلت مطرح اشعه فیوضات الهی و مهبط انوار غایات
نامتناهی مهر جهانتاب اوج سلطنت و شهریاری و بدر عالم افروز سپهر عظمت
و ابهت و جهانداری نقاوه خاندان رفیع الشان گورکانی خلاصه دودمان منیع
الارکان صاحبقرانی برادر والاگهر خدیو دارا شکوه نیک اخترم از شمایم گلزار

صفحه اش روایح صحت مزاج قدسی امتزاج شریف بمشام ادراک میرسید و
از عطر سای بهارستان عبارتش نفحات مسکنه الفوحات استقامت وجود سعادت
آمود گرامی نکهت بخش دماغ هوش میگردید در هنگامیکه ابواب ظفر
بر روی شاهد اقبال باز و نسر طایر عقاب پیکر بجناح استعجال بجانب روم و
بغداد در پرواز بود مصحوب شهامت و معلی نشان حسنعلی خان سمت ورود
یافت و پرتو انواع بهجت و سرور از صبابه خورشید مضامین مهر انگیز شب
بر بسیط صحیفه دل الفت منزل یافت و هدایای دوستانه و تحایف یکجهتانه منسوب
تفصیل عطر بیز محفل مودت و زینت بر و دوش شاهد محبت گردیده در اوقات
حسنعلیخان از درگاه خلافت بنیان رخصت انصراف مییافت حکایت شوق
عالی و دوستیهای از ریا و قصور خالی حواله تقریر اوست که بعرض عالی رسانیده
همواره باعلام اخبار آثار مسرت آثار سلامتی ذات مقدس صفات و مهمات ناتمام
بهجت افزای خاطر و محرک سلسله موالات باشند باقی آفتاب بیزوال دولت
جهانداری مصون از زوال باد ایضا از انشاء مرحوم میرزا مهدیخان
رقم نظارت و باغات و عمارت آنکه از روزیکه بانی این سرای
جهان و معموره این بلند ایوان قبه چرخ مقرنس را بی آلت خشت و گل برافراخته

ومطاق رواق آنز الشمسه زرین خورشید وصور سیمین کواکب نگاشته وآینه

خانه زجاج رابنقوش قبه خضرای آراسته ونشیمن خاکرا چون عمارت پای افلاک

سحرایق ذات بهجت آراسته بهار آرای قدرتش که گلهای چهار باغ عناصر را

بید وتصنیع کامل رنگ آمیزی نمیه ومهندس حکمتش بمفاد والارض فرشنا

بسط بساط زمین بمصداق بنینا فوقکم سبعا شدادا احداث بساط دلگشای چرخ

برین فرموده وپایه قصر مقصود سلاطین ازینه ولت خدا داست کوب قصر

سپهر وشبستان ایوان سلطنت کبری از رفعت ازطارم مهر وماه ساخته نوب

مستطاب مانیز درازای انیعار فه عظمی وشکرانه این موهبت کبری ابرد مت

همت علیا لازم فرموده ایم در هریک از راست کیشان صداقت اندیش وارادت

مندان عقیدت کیش که در شاهراه بندگی مانند سرو آزاد ثابت قدم باشند شاخ

بین الاماثل والاقران سرسبز شاداب فرمائیم واز انواع عواطف خسروانه بهره

مند حصول امانی وآمال سازیم وازانجائیکه مصداق انمقال شاهد احوال نیکو

مآل عالیجاه رفیع جایگاه عزت وسعادت همراه میرزا مهدیخان متخلص

بکوکب گشته که بیت ضمیر رابخانه خلاص نوشته وبنیاد عمارات وجهه شرا

با آب وگل نیک اعتقادی سرشته است لهذا از ابتدای هذه السنه توی ئیل خجسته

دلیل و بعدها نظارت کل باغات و عمارات دار السلطنه اصفهان

جنت مکان را بعالیجاه رفیع جایگاه مشار الیه مفوض و مرجوع فرمودیم که دقیقه از

دقایق امر اسم نظارت و خدمات غافل [دقیقه فروگذار ننمودن] نگردیده مشرف و سرکاران

صاحب اهتمام و سرایداران کیوان مقام مهندس طراز نیکو فن و سنگتراشان فرهاد

کیش خاراشکن و نقاشان مانی هنر ارژنگ و باغبانان صنایع کار عالیجاه رفیع جایگاه

مشار الیه را صاحب اختیار کل باغات و عمارات دانسته از سخن [سخن] و صلاح او

تجاوز و انحراف نورزیده کوتاهی جایز ندارند و اوامر و نواهی او را مطیع و منقاد

باشند و در عهده شناسند [در گذشتن] فرمان نظارت که میرزا مهدی خان

انشا فرموده است از آنجا که ناظم کارخانه قضا و قدر و ناظر منظرین این

هفت منظر رتق و فتق امور جهانبانی و ضبط و ربط [نظم و بسیده] مهام کشورگیری و گیتی ستانی را

برای جهان آرای نواب همایون ما [درین] و [ضمن] گذاشته و نظام کارخانه عالم امکان [بحر جهان] و رونق

افزای بیوتات معموره دین و دولت ابد اقتران بذات کامل الصفات اقدس حواله

داشته فیروز بخت سلطنت و دارایی ایران را بجلوس میمنت مانوس اشرف احمدی

و دیهیم فرماندهی و فرمانروایی عرصه جهان را از تارک مبارک اقدس سربلندی کرامت

کرده و از فیض بهار پیرایی مراحم بدیع شاهی آثار طراوت [تازگی] و خرمی در حدایق

نور

قلوب عالمیان پدید وازچشمهٔ سار عواطف ازحد افزون ظل الهی آبی تازه بروی

کار آورده ما نیز بشکرانهٔ این موهبت عظمی وسپاس دارائی این عطیهٔ کبری برذمت

همت فلک فرسا لازم فرموده ایم که هریک از بندگان عقیدت کیش ودودمان

خلافت نشان غلامان خاص خاندان چنگیزی ستوده وآثار صوفی گری واخلاص

خود نسبت باین آستان سدره اساس مانند بارقهٔ بدر منیر وشعشعهٔ مهر عالمگیر

بر عالمیان ظاهر نموده مصداق صدق اشتیاق وجوه یومئذ ناظرة الی ربها ناظرة

از آن وجه سرخ روی درگاه جناب رب العالمین وسربلند آستان آل طه ویس

باشند ایشان را ممنون ودر فضای معانی علیا رفعت گزین مدارج علیای قرب

سلطانی ومورد عنایات بیش از پیش خاقانی فرمائیم ما صدق این حال نیکو مآل

عالیجاه محمد علیخان ملقب بشاه صلاح خادم آستانهٔ مقدسهٔ منورهٔ متبرکه است که مدتی

از صهبای فرح بخش ایالت استرآباد جرعه نوش وچندی با شاهد دلارای منصب

ارجمندی فلان هم آغوش بوده از اوان صبا الی یومنا هذا آغاز طلوع نیر جهانتاب

وبدو ظهور سلطنت وکشورستانی نواب همایون ما است در مراسم بندگی وعقیدت

توید ست ودر نشأ بادهٔ خوشگوار این آستان سرمست بوده لهذا از ابتداء فلان موما

الیه را منظور الطاف خاص وباریافتهٔ خلوت سرای قرب اختصاص نموده برتبه

منصب جلیل القدر نظارت بیوتات سرکار خاصه شریفه سرافراز فرمودیم که تمام
مردم بصیر از روی امعان نظر بشغل نظارت اقدام نموده و چون از روز یکه گنجور
آفرینش در نجوای وله مقالید السموات والارض کلید قبض و بسط امور جمهور در کف
کفایت قدرت اوست ابواب خزاین دولت را از هر جهة برروی نواب ما
گشاده و از آن مکانیکه خازن گنجینه ایجاد که بمدلول آیه کریمه و عنده مفاتح
الغیب لایعلمها الا هو است و گشاد کار نزدیک و دور در ید اراده مشیت
اوست مفاتیح مخازن سلطنت روی زمین را بدست گیتی گشای ما داده بر ذمت همت
والا لازم فرموده که هر یک از چاکران عقیدت مند گوهر آنهای اخلاص را
در صندوق استخوان سینه مخزون و لؤلؤی لالای حسن اعتقاد را در لؤلؤ بجار شک
فرمای درّ مکنون ساخته باشند بنابر آن برای خاص ممتاز و بعواطف گوناگون سرافراز
فرمائیم از آنجا که مصداق انتقال صورت حال میرزا محمد صاحب جمع خزانه عامره
است در همیشه از گل محمدی حالش استشمام رایحه دوستی و خلاص شده از ابتداء
فلان بر مواجب او افزودیم از روی امیدواری بمراسم خدمتگذاری قیام نموده
نقش درست اعتقاد دیرا بر نقد بنده گی سکه سازد * رقم صدارت که میرزا
مهدی سبحان انشا فرموده است * چون وزیران قضا و دبیران کارخانه

اعطی کل شیئ خلقه ثم هدی برقم طرازی کلک تقدیر و نشان فریشان جهانبانی
و یرلیغ بلیغ گیتی ستانی را بنام نامی انجنابه داده عز و شان نگاشته در حین اولا
خاندان طیبین و طاهرین و برکت انتساب بدودمان آل طه و یس و سررشته
قبض و بسط امور عالم را بر کف کفایت اختیار همایون نواب ما بازگذاشته
ما نیز برای مصلحت سنجی نظام کل بر ذمت همت خسروانه لازم فرموده ایم
که هر یک از بندگان ارادت کیش که در گلزار همیشه بهار دولت جاوید پا سرو
آزاد وار بشیمه عدم تکلیف بند که این آستان امامت نشان مؤمن زاده بعد
دستگاه سلطنت سلیمانی را آصفیست دور و گشاد مهام دین و دولت تحسین رای
و تدبیر متصف باشند وایشانرا در محفل قرب و عزت بالا نشین ساز یم و
تشریف شریف و جعل لی وزیرا بر بنیت آرای قابلیت شان بپردازیم و چون
وزیر سابق دیوان اعلی مقتضای ان الانسان لیطغی آن راه استغنی چشم از حقوق
عنایات بیکران خاقان پوشیده بود از عین کافر نعمتی جزای عملرا بچشم خود
معاینه دیده و تجربک سرانگشت اشاره اقدس حهانبانی از دو عالمش انگشت
بر دیدگان است مردم دیده اش از آیینه خانه حاجی جلای وطن و ترک جلا که در
طرفة العین عبرة للناظرین گردید لهذا محمد قلیخان بیگدلی بالقابه در اعتبار بند شیراز

فوج کواکب در تیره شاملوی ظلمت شثبت شعشه و انوار ان الذین سبقت
لهم منا الحسنی از جبهه حالش تابان و پرتو آثار السابقون السابقون اولئک
المقربون از وجنات احوالش عیان میباشد لهذا ابتداء فلان برتبه علیا
ومنصب وزارت دیوان اعلی سرافراز و از وقوع این امر شگرف ذرا مید
و بیم بر چهره عالمیان باز فرمودیم در عهده شناسند از انشاء مرحوم
میرزا مهدی خان است چون شهنشاه کشور جود و سلطان نافذ الفرمان ممالک
شهود ما در معسکر نجوم فلکی خورشید جهانگشا را چرخچی کری و ماه فلک نورد طلایه
داری مامور ساخته بیمن عنایت شامله شقه علم ظفر پرچم خاقانی را در بسیط زمین بسان
ماهچه لوای بدر منیر بر آسمان افراخته و بدبدبه نخچوبت دولت سلطانی از شش جهه
ولوله در هفت اقلیم انداخته تا بر شکرانه این موهبت عظمی و عطیه کبری بر ذمت
همت اقدس لازم فرموده ایم که هر یک از دلاوران صف شکن و دلیران خصم
افکن در معارک شجاعت پیش تاز و در مضامیر دلیری مانند نیزه سربلند و گردن فراز
باشند ایشانرا مقدمه الجیش و پیش جنگ جنود پرطیش سازیم لهذا از ابتداء
هذه السنه فلان فلانرا بمنصب چرخچی باشی گری سرافراز فرمودیم نسخه
انشاء میرزا مهدی خان است انکه چون عالیجاه مجدت و نجدت همراه

میرزا ابوالفتح سالهاست که از روی صداقت با بنیاد دولت قوی شوکت
خدمت منهجه و طریق بندگی را بقدم ارادت پیموده بهر شغل و منصب سرافرازی
حاصل کرده طرز نیکوکاری و نیک کرداری را در پیشگاه حضور مهر ظهور جلوه گر
ساخته و بهر خدمت و منصب سرافرازی حاصل حسن صداقت خود را کالشمس فی
وسط السما ظاهر و هویدا ساخته اخلاص و ارادتش محرک التفات و اعطاف
سرکار آمده و حسن صداقت و خدمتگذاریش موجب بروز مرحمت خاطر عنایت
اتصاف گردیده شمه از تلطفات خاص و شرذمه از تفقدات فزون از قیاس
سرکار را شامل حال و کافل احوال او فرموده لهذا از ابتداء هذه السنه و ما بعدها
منصب جلیل فلان سرافراز و از ظهور این عاطفت بین الاماثل مورد عنایات
و اعزازش فرمودیم چنانچه باید و شاید از حسن ذات و راست قلمی او سزد و آید
در لوازم منصب مزبور سعی موفور و جد نامحصور بعمل آورده رویه خدمتگذاری و
طریقه درست کرداری خود را بهتر از پیشتر در حضور عنایت گستر جلوه گر نماید مقرر
آنکه کتاب سعادت فرجام ثبت رقم را ضبط و در عهده شناسد آنکه
چون منظور نظر التفات اثر این و مکنون خاطر معدلت پرور همواره چنین است
که صدور بروات و وظایف و مستمریات اهل آذربایجان را بعهده اشخاص امین و کار

داران محول فرمائیم که هنگام صدور آن بدون کسر و نقصان بروات

ایشانرا از دفترخانه مبارکه صادر و بصاحبانش رسانند تا ارباب وظایف این

رهگذر آسوده حال و فارغبال از روی حصول امیدواری بدعای بقای دولت قاهره

اشتغال نمایند لهذا عالیجاه رفیع جایگاه مجدت و نجدت همراه فخامت و

مناعت اکتناه صداقت و ارادت آگاه مقرب الحضرت العلیه میرزا شفیع

مستوفی راه مراسم صداقت و دیانتش کرات و مرات در پیشگاه حضور مهر ظهور

جلوه بروز یافته و طرز امانت و کفایتش بر رای انور ما ظاهر گشته بمباشری

امور ارباب مستمری آذربایجان قانون سرافراز و برقرار فرمودیم در کمال صداقت

و راستی در انجام امور مرجوعه بپردازد و حسن کاردانی و اهتمام خود را پیشگاه ضمیر منیر

تاثیر ظاهر و لایح سازد و خاطر مبارک را در انجام این خدمت خوشنود دارد و نوعی سلوک

نماید که عموما از حسن رفتار مشارالیه خوشنود بدعاگوئی دولت قاهره مشغول شوند مستوفیان

عظام حسب المقرر صدور بروات وظایف و مستمری فلان را مختص مشارالیه دانسته

احدی مداخله ننماید و ثبت رقم مبارک را ثبت نموده در عهده شناسند

نشان میرزا مهدیخان انکه عالیجاه رفیع جایگاه عزت و جلالت همراه

فخامت و مناعت اکتناه جلالت و جلادت انتباه اخلاص و ارادت آگاه مجد

علیخان بیگلربیگی مملکت فارس بتوجهات بیقیاس خاطر خطیر حضرت شهریاری

درجه مفاخرت و اعتبار یافته بداند از آنجائیکه ببرکت حضرت داور

و یمین ولای لوای حضرت خاندان حیدر صفدر و ائمه اثنا عشر صلوات

الله الملک الاکبر تیغ هلال آسای و کلاه خلافت عالی را در فتح شهرها خاصیت ماه

نو و موکب نصرت قرین معالی را همیشه قاهر و اقبال ظفر پیشه و انزال جنود لم

تروها جیوش اقبال نیوش را سروش غیبی راهبر و بازوی با نیروی بخت

فیروز را در کشاکش قلاع و بلاد دستی دیگر است در این اوان سعادت نشان بغایت

قادر منان جماعت افاغنه ابدالی هرات را از دم شمشیر غازیان غضنفر فر و دلاوران

اژدر درگاه کانهم حمر مستنفره فرت من قسوره فراری و مصداق و ظنوا انهم مانعتهم حصونهم

متحصن گشته المثل العنکبوت اتخذت بیتا در قلعه هرات محصور و متواری بیضه بغاد

و قذف فی قلوبهم الرعب گونه احوال مبدل و بفحوای فزلزلوا زلزالا شدیدا ارکان

صبر و قرار شان متزلزل از شدت جوع بجان رسیده و از خوردن سیف و سنان

با مان آمده مانجواستند ما نیز مضمون و ان احد من المشرکین استجارک فاجره و ملحوظ

احسن العفو عند القدره طایفه را امان و بکوچانیدن از قلعه هراة فرمان داده و از شصت

هزار خانه وار ایشان آنچه تا حال در عرصه فلاکت و بورطه هلاکت بعد از آنجا هکلی فاقه

و کوچ کا نهم جرا و مشیر و متفرق ساخته بممالک خراسان الی خارو شهرها (پراکنده)

فرستادیم و بحمدالله بتائید ایزدی فتح قلعه هرات میسر و تمامی اهل مزبوره با

طوایف علیه قندهار که با آن طایفه نابکار یار و مددکار گشته بعد مطیع و مسخر قهره

طوق اطاعت و چاکری و قلاده خدمتگذاری و فرمان برداری سلاطین بگردن جان

انداخته درینحال از انجام مهام هرات فراغ حاصل و سرکشان حدود خراسان را

تنبیه کامل فرموده بودیم نوشته از جانب عالیجاه محمد رضا خان قبل ازین

بسفارت روم تعیین گشته بود رسید مشعر براینکه او و اولیای دولت عثمانی چنین قرار

یافته ممالک واقعه در آنسمت رود ارس بروس و ازینطرف بقزلباش تعلق داشته

باشد والحق اینمصالحه در نظرها حکم نقش برآب و موج سراب دارد زیرا مقصد

اصلی استخلاص اسرای ایران بود مطلق بآن نپرداخته و آن امر اهم در ضمن

صلح مندرج ونه کور ساخته چون دستور مزبور منافی رای و رضای حضرت سبحانی

و مخالف (علم کون) دولت قاهره حضرت خاقانی بود (قرار کردن) این صلح را مناط اعتبار ندانسته در

اینوقت که مناعت و معالی پناه مقصود علی بیک کرائیلی را باتفاق ایلچی روم روانه

فرموده و عالیجاه مشارالیه را اعلام فرمودیم چنین صلحرا مناط اعتبار ندانسته

منتظر ورود موکب مسعود سرکار عالی بوده باشد بر عالمیان ظاهر است وجود امثال

ما بندگان خاکسار سایه حضرت آفریدگار مرتبه سروری و رتبه برتری یافته ایم از
برای ما همین است که یاری و غمخواری ضعیفان و فقیران و زیردستان نمائیم بمفهوم
کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیته یاری ضعفا نموده شر مخالفین را از سر مسلمین رفع
و ماده فساد را از مزاج ممالک دفع کنیم نه آنکه از حال ضعیفان تغافل و در کار
ایران تجاهل نمائیم تابع رای دشمن و رضاجوی خاطر خصم عهدشکن باشیم بحول قوة
خداوندی امروز روز اعادی تیره و دست اقبال هواخواهان این دولت ابدمدت
چیره و ضعف بدخواهان قوی و غلبه از دین مرتضوی است اینصورت از
اینطایفه کم فرصت که کریمه فاذا جاء الخوف رایتهم ینظرون الیک تدور اعینهم
یغشی علیه من الموت فاذا ذهب الخوف سلقوکم بالسنة حداد اشحة علی الخیر
مصداق حال ایشانست تحمل کردن از حمیت دور و منافی طبع غیور است
چون قرار داد دستور مذکور منافی رضای جناب سبحانی و مخالف مصلحت دولت
ابدمدت خاقانیه بود بخدمت فلکرفعت بندگان ثریا مکان نواب همایون اعلی
عرض شده که اینصلح را مناط اعتبار ندانسته و معلوم است روانه ساختن ایلچی
از راه استغفار بوده و الا طبع غیور نواب همایون بالبته بآن معنی راضی نخواهیم شد بهر حال
چون سرپنجه شوق طوایف روضه ملائک مطاف روضه حضرت امیر

مومنان و مولای متقیان غالب کل غالب علی بن ابیطالب علیه السلام گریبان
گیر دل و توفیق استخلاص اسرای مسلمانانرا پیوسته از درگاه احدیت سائل میباشند
انشاء الله بعد از عید سعید فطر همعنان جنود غیبی و همرکاب تائیدات لاریبی از
خدمت سلطان اقالیم ولایت ارتضی علی بن موسی الرضا علیه التحیة والثنا
مرخص گشته و با جیوش پرخاشجوی قوی جنگ و عساکر هژبر خوی فیروز جنگ
بدون تامل و درنگ کوچ برکوچ عازم کعبه مقصود خواهیم شد تا یار کرا خواهد و
میلش بکه باشد و لا تقولن لشیء انی فاعل ذلک غدا الا ان یشاء الله
منه سوی خانهٔ بسوی دوست   چون سیل میروم همه جا سینه بر زمین
حافظ اگر قدم نهی در ره خاندان بصدق   بدرقه رهت شود همت شحنه
نجف   چون درین ولایت حضرت مناعت و معالی دستگاه مقصود علی
بیگ کرائیلی باتفاق ایلچی روم بعنوان بدرقه روانه فرمودیم انعالیجاه جلالت و
جلادت همراه را از اراده و مقصود خاطر واقف ساختیم [illegible] مستبشر و بالطاف
الهی مستظهر بجهه مصالحه رومیه را مناط اعتبار ندانسته و منتظر موکب مسعود عالی
ان شاء الله تعالی عنقریب افواج قاهره بعدت و صولت شد باتحت
جوان وتدبیر پیر از رکاب ظفر انتساب بندگان ثریا مکان جمشید نشان ارفع

همایون مرخص و با افغان آشنامان متوجه مرز و بوم ممالک روم خواهیم

شد بیت دشمن آتش پرست باد پیما را بگو خاک بر سر کن که آب رفته

باز آمد بجو و هر یک از شیعیان که ازین امر راضی و از فساد این صلح

غافل باشند از حمیت که روا طریقه دینداری عاری و مورد سخط باری

مورد وعید قدر آب

از حوزه تشیع خارج و در زمره خوارج داخل و خون ایشان حلال و زنهای

به جرگه شیعه طایفه خارجی

بر آنها حرام خواهد بود انشاء مرحوم میرزا مهدیخان است

آنکه فرزند اعز کامگار رواشد ارجمند عالیمقدار رضاقلی میرزا را

نایب السلطنه ایران بشفقت بینهایت پادشاهی عز امتیاز و الطاف

عنایت خدیوانه درجه اختصاص یافته بداند بنحوی که آنفرزند اطلاع دارد و

بندگانه

بعد از مقدمه شکست اشرف افغان عالیجاه شهامت و بسالت پناه

جلالت و جلادت انتباه فدوی آستان بارگاه قرب یافته بساط

لازم الانبساط ظل الله امیر الامراء العظام مخلص عقیدت فرجام علیمراد

خان شاملو ایشیک آقاسی باشی دیوان اعلی را بایلچی گری هندوستان

مامور و اعلام شد که چون افاغنه اشرار کابل و قندهار و غیره که از هر طرف منشاء

فساد و ضلال گردیده اند جمعی از اینه دولت تعیین که هر گاه از آن جماعت احدی

فرار نماید سرراه بر ایشان مسدود شود محمد شاه پادشاه هندوستان
در جواب نامه که در این مطلب نموده بود از معاودت عالیجاه مشارالیه
عالیجاه رفیع جایگاه دولت و شوکت و اقبال پناه قدیمی آستان ملایک
پاسبان جلالت همراه ارادت آئین بلا اشتباه مقرب الحضرت العلیه
العالیه محمد علیخان قاجار قوریساولباشی دیوان اعلی را برای تجدید
اینمطلب روانه فرموده ایم پادشاه سابق الالقاب بهمان دستور متعهد
مدعا گشته بود از ورود رایات نصرت آیات بقندهار جمعی از غازیان شیر
جنگ آوران
شکار را از برای تنبیه افاغنه کلات و غزنین و کوهستان مامور شده
بود بعرض باریافتگان محافل ارم مشاکل والا رسانیدند بهیچوجه من
گلستان
الوجوه اثری از پادشاه مذکور و عون هندوستان درین صورت ظاهر
نیست نواب همایون ما مجدداً از برای یادآوری اینمطلب عالیجاه رفیعجایگاه
مخلص عقیدت فرجام مقرب الخاقان محمد خان ترکمان را بسفارت
تعیین فرموده ایم عالیجاه مشارالیه نیز عرضه داشت شده سلیه و الا معهود
در پادشاه مذکور بنا را بر تجاهل و تغافل گذاشته جواب نداده رخصت
ایلچی را نیز موقوف نموده لهذا لوای جهانگشا بعزم تنبیه افاغنه کوهستان گشت

بعد از تنبیه اشرار افاغنه چون تغافل و تجاهل پادشاه سابق الذکر
و نفرستادن جواب و مرخص نمودن ایلچی از حد دوستی گذشت
نواب همایون ما متوجه شاهجهان آباد گردیده بجهة تحصیل تسخیر فتح الکا
و پیشاور و دار السلطنه لاهور تختگاه سلاطین با عز و تمکین سابقه بجهة
قبل ازین آنقدر زند رقم زد کلک گهر سلک گردیده اطلاع کامل حاصل
نموده است نواب همایون ما در اواخر شهر شوال همگی از دار السلطنه لا
هور حرکت و در پنجشنبه دهم شهر ذی قعده الحرام بقصبه انباله چهل فرسخی
شاهجهان آباد در روانه گردیده و از انجا خبر رسید پادشاه سابق الذکر نیز
قشون و سپاه خود را در تمامی ممالک هندوستان و سرکردگان و
سیصد هزار قشون و دو هزار عراده توپ و چهار صد پانصد زنجیر فیل
و اسباب جنگ در کمال استعداد و آراستگی حرکت کهه پالی بن بیست فرسخی
انباله وارد گردیده نواب همایون ما نیز بنه و آغروق را در انباله گذاشته
با فوجی از دلاوران صف شکن بعزم مقاتله بطریق ایلغار روانه و محمد شاه
از باپی بن حرکت و بمنزل موسوم بکرنال که با شاهجهان آباد بیست فرسخ
مسافت دارد نزول چون در حین حرکت رایت جهانگشا از انباله بهزار

نفر از غازیان فیروزی نشان بعزم قراولی تعیین فرمودیم در رفته جاوان
و عدد و کثرت و استعداد محمد شاه را ملاحظه نمایند قراولان تا ده فرسخی
کربال رفته بقدر ده دوازده هزار قشون محمد شاه در مقدمه لشکر بعجه بر
خوردند شکست فاحش بایشان داده سرکردگان ایشان (پیش لشکر) را دستگیر و
با جمعی ایل و اسیر بحضور اقدس آورده بعد از وقوع آن شکست محمد شاه
در همان کربال سنگر عظیم و حصن حصین مرتب نموده و توپخانه سلامحیط لشکر ساخته
و بنا را بر جنگ سنگر (نام ملکان) توپخانه گذاشته چون جمعی را نیز مامور فرموده بودیم
که از کربال گذشته بسمت شرقی اردوی محمد شاه در سر راه شاه جهان
آباد (اسم مکان) مشغول قراولی باشند قراولان مذکوره در شب سه شنبه پانزدهم
خبر رسانیدند که سعادتخان با سی هزار نفر جمعیت و توپخانه و فیلان کوه
توان وارد پانی پت قصبه عازم اردوی محمد شاه میباشند و ما نیز رایات
نصرت آیات را دو ساعت (اسم مکان) بصبح مانده بعزم سر راه گرفتن حرکت فرموده
بسمت شرقی اردوی محمد شاه میانه کربال و پانی پت متوجه گردیدیم که
شاید بآن تقریب از سنگر برآید (اسم مکان) یکساعت و نیم (بنام موضع) از روز شنبه گذشته
که کوکبهٔ همایون ما از حد کربال گذشته و جمعی از قشون سعادتخان که از عقب

بیامده گرفته بحضور آورده از قرار تقریر ایشان معلوم گردید که سعادتخان
در همان شب سه شنبه یکساعت از شب گذشته با قشون خود
وارد لشکر محمد شاه گردید چون از آنمکان تا اردوی محمد شاه یکفرسخ و نیم
فاصله بود در همانجا مضرب خیام اقامت کردید و در مقابل اردوی
محمد شاه نزول اجلال فرموده و ابراز ورود عالیجاه سعادتخان همه جهة
رفع انتظار مشارالیه شده و استعداد خود را درست نموده در کمال آراستگی
دیده بود در وقت ظهر دو حصه توپخانه خود را برای محافظت اردوی خود
گذاشته و یکحصه دیگر را بیرون آورده در کمال استعداد تمام و جمعیت
مالاکلام با فیلان جنگی و اسباب و آلات توپخانه از لشکر برآمده تا نیم
فرسخی اردوی همایون وارد و صف قتال آراسته پادشاه مذکور خود
در میان صفوف پیش جنگ و اردوی خود از پشت سر قرار داده و
ایستاده و جمعیت ایشان بحدی بود که از نیم فرسخی منزل جنگ بود
تا لشکر پشت بر پشت صف بسته ایستاده بعرض و طول سپاه آنگروه به
روزگار نیم فرسخ بنظر میامد بهمه جهة سپاهی لشکر ایران حسب التخمین
ده دوازده مقابل لشکر عبدالله پاشا بود نواب همایون با مردم آرزومند

چنین روزی بود در خفیه جمعی را تعیین نموده متوکلاً علی الله بعزم محاربه
سوار شده در ساعت نجومی پنهان توپ و تفنگ و شمشیر هنگامه جنگ
گرم بود تا آنکه بمدلول و ما النصر الا من عند الله شفقت الهی یار و تایید
ایزدی مددکار غازیان شیرشکار گشته بمضمون صداقت مشحون
و ما شدت الریح و یوم عاطف شکستی بر لشکر مخالفین افتاده همگی بیکبار
روی از معرکه کارزار برتافته منهدم گردیده و سعادتخان رکن رکین و سرکر
دگان خود همان نحو سواره و تمام اقوام از ایلام باشنده مشارالیه دستگیر گشته صمصام
الدوله ایران امیرالامراء بهادر خان صاحب اختیار کل هندوستان
بود زخمدار گشته مظفر خان برادرش مقتول و نیا عاشور برادر دیگرش
و ولدار شد آن نیز بدست آمده و خودش نیز روز دیگر از علت زخم
وفات یافته و اصیل خان چرچچی باشی قشون خاص پادشاهی و تراب خان
و اعتبار خان و علی احمد خان افغان و خوانین اورنگ زرین رای
خان امین توپخانه و سرکردگان تا قرب سیصد نفر از امرا و خوانین
دیگر و سرکردگان سپاه از آنجمله دوازده هزار نفر بعد از قتل رسیدند
محمد شاه با نظام الملک و وکیل السلطنه مشارالیه بود و قمرالدین خان وزیر

و شد عبارات کاملان [illegible] ... نصرت [illegible] جمعیت پریشان [illegible] ... [illegible]

اعظم و جمعی از خوانین چون بر دست سنگر صف بسته ایستاده بودند
خود سوا لشکر رسانیده و از صدمه غازیان بیست هزار نفر متجاوز از ایشان بقتل
رسیدند جمعی هم دستگیر شده بودند بعد از وقوع این فتح نمایان از چهار طرف
بمحاصره عسکر ایشان مامور فرمودیم و سر راه فراریان را مسدود و مقرر فرمودیم که توپخانه
و خمپاره ها را بخارج سنگر ایشان بردند و سنگر را محاذی ساخته هموار نمودند چون کار
بآن جماعت باضطرار انجامید سر رشته کار گسیخته دیدند لابد و ناچار بفاصله
یکروز روز پنجشنبه هفدهم نظام الملک مشار الیه از جانب محمد شاه وارد
اردوی کیهان پوی و در خدمت بندگان ثریا مکان اقدس والا عذر خواه
مقدمه این خیانت گشته و محمد شاه نیز با خوانین و امیران در یوم دیگر
از روی انفعال وارد درگاه فلک تمثال گردید و در حین آمدن مشار الیه چون
پادشاه مذکور گورکانیه و سلیل السلسله گورکانی بود فرزند ارجمند کامکار ارشد
سعادتمند عالیمقدار نصر الله میرزا را تا خارج اردوی معلی باستقبال روانه فرمودیم
پادشاه مذکور را داخل ساخته و مهر سلطنت را بموکب همایون ما سپرده
آنروز در خیمه مبارکه مهمان نواب همایون ما بود بنا بر رعایت جنس ترکمانیه
لازمه تلطف و مهربانی و لایقه اعزاز خاصه شاهان و قانون با عز و تمکین سابقه

بوده درباره آنحضرت مبذول داشته خیمه نشین آنحضرت و سراپرده

محترم او را ملاحظه پاس اینه دولت والا در حرم سرادقات عز و شان معلی

برقرار فرمودیم و بالفعل پادشاه مشارالیه با کوچ و بنه و تمامی امیران

و خوانین سرکردگان هندوستان در اردوی همایون در مقام اطاعت

ایلیا شدند و مقدمه الجیش لوای گیتی ستان وارد شاهجهان آباد

نهضت فرمودیم مطمح نظر انور اقدس آنست در پادشاه والاجاه مشارالیه را

منظور

که رتبه جلیله وارده گورکانی و دوده سلسله جلیله صاحبقرانیت باز در امر

پادشاهی کل هندوستان تمکن و استقرار داده تاج و نگین سلطنت را

بمشارالیه تفویض فرمودیم فحمداً لله ثم حمداً لله علی ما هدانا شکر النعم فشکراً لله

ثم شکراً لله علی ما کسانا لباس الکرم خداوندی که هفت دریا را در زیر قدم

اشهب گیتی نورد ارفع اقدس والا و لوای سرکشان را در نظر همت سابر زده و عزم

بحر نمای خاقانی را که کاب حیاتست البته این نوع عنایات و فیوضات

تازه را از لطف و مرحمت بی اندازه بعرصه ظهور میآورد و چون توپخانه بسیار

بدست غازیان شیر شکار آمده بود قریب به بیست هزار نفر از ایران و توران

و جمعی کا اصحاب دین و بعضی از توپخانه و فیلان کوه توان از اردوی همایون

روانه

روانه حدود کابل فرمودیم البته آن فرزند ارجمند احوالات انسمت را
مفصلاً مشروحاً عرضه داشت شده سنیه والا خواهد نمود و بعد از
وصول عریضه آن فرزند آنجماعت از کابل عازم بلخ و از آنجا متوجه دار
السلطنه هرات کردند عالیجاه عاشورخان را که مقرر فرمودیم بعد از نوروز
روانه بلخ نماید البته بنحویکه مقرر شده معمول داشته و این فتح نمایان را
از اعظم عطایای الهی و از خزاین عنایات نامتناهیست سواد فرمان همایون را
بتمامی ممالک محروسه ارسال داشته ایم دولتخواهانرا باعث نشاط
وسرور و بدخواهانرا موجب خذلان و مهور گردد و در انتظام و انتساق امور
ممالک ساعی بهمه لعنایات سبحانی مستظهر و باشفاق سرشار خداوندانه
منفتح و امیدوار بود که انشاء الله تعالی هریک از مردم روز
درانید ولت در مقام مخالفت و ناسازگاری باشند بجزای عمل خود
گرفتار و هریک که مستظهر اخلاص و خدمتگزاری بوده کامیاب
آمال از انید ولت نادره خواهند گردید انشاء مرحوم
میرزا مهدی خان عالیجاه الله یارخان بداند شرحی درباب اخوی
ابراهیم خان عرض و استدعا نموده بود چون مشارالیه از بطالعی خود

شرمنده و از وقوع امر شکست که قضای آسمان بود شکسته دل
و سرافکنده است من بعد بزبان قلم او را نیازارد و بشرمساری و
خجلت زدگی خودش که ارباب حمیت را بدترین عذابی میباشد واگذارد
و دیگر بر آنعالیجاه مخفی و مستور نخواهد بود که طالبان نام نیک را در معارک
جنگ کشش و کوشش بقدر امکان در کار است بر آنکه چهره شاهد
فتح از پس پرده غیب جلوه ظهور نکند موجب ملامت آنطایفه که با فیض
و بسط جهان کاری و در تقدیرات الهی اختیار ندارند نخواهد بود که مضمون
کریمه ما النصر الا من عند الله گشایش ابواب فتح و ظفر منوط بمقالید
تائیدات ایزدیست نه بزور پنجه سعی بشر و با وصف اینمعنی آنانیکه فی
الجمله از غیرت بهره ورند به نیزه و سنان اعدا سینه سپر نمایند اما الطعن
نیزه خطی میان امثال و اقران تن نمیدهند و به تیغ تیز دشمن سرکش
گردن تسلیم می نهند و بچوبکاری عصای خامه پدر و برادر راضی نمیگردند
حرف تند اگر شنیده تر از سیف قاتل و روی ترش را تلخ تر از زهر
هلاهل میدانند مفاد اینکه درد زخم بپیکان و نام کنه مبر کاتش بگرمی عرق
انفعال نیست از صدور چنین امری تا دام الحیوة در شکنجه خجالت

و گرفتار قید هلاکت بود ممات را بر حیات راجح میشمارند چنانچه اظهر
من الشمس است که فارس زرین لوای مهر بعد از اینکه از معرکه سپهر با تیغ
کشیده روی بهزیمت میگذارد از رنگ زردی بر من فرو میرود و هر
وقت که رایت جهانگشا از مرکز نصف النهار منحرف میسازد از فرط شرمساری
آفتاب عمر خود را در زوال می بینند هر چند که بنا بر معانی مذکوره
ملامتی بر مشار الیه لازم نمی آید که چرا دشمن شکست یافته و نمی توان گفت
که چرا شمع آسا اینهمه سرزنش بر خود واخواسته و از تیغ تیز روی تافته
لیکن سخن در اینست که با وصف اینکه مکرر از اینجانب در باب جنگ
روبرو ممنوع و از اوج سماء خاطر الهام مآثر با ابر اسهم اعراض عن
هذا و از مسموع شده بود باز بر خلاف فرمان معمول و مصدر اینگونه (دلیل و عقل)
جهل فضول گشته بایست برهنمونی دلیل و عقل طریق مصلحت پوید
یا راه رضای خاطر ما بر وفق ارشاد جوید در اینصورت که سالک منهج حد
الامرین و تابع مدلول و هدیناه النجدین نگشته طعن و توبیخ را سزاوار
و شایسته رنجش و آزار میباشد حال چون آن عالیجاه در مقام مغاثت
و التماس در آمده بود حسب السؤال آن عالیجاه بمرتبه زبان قلم راز

آزردن او ممنوع و کوتاه فرموده و به همان توجهات او را امور دلخواه
ملامت و سرزنش آگاه
ساختیم در عهده شناسد تحریراً الشاء میرزا مهدی خان آنکه
ایالت و شوکت پناه حشمت و جلالت دستگاه عالیجاه امیر الامراء العظام
ناظم الایاله والشوکه والحشمه والجلال والاقبال پیر محمد خان بیگلربیگی
بجلال توجهات خاطر اقدس عز امتیاز و درجه اختصاص یافته بداند
که چون در عهد خجسته و زمان فرخنده مقارن وصول خسرو انجم بنقطه
حمل و هنگام بزم آرای اصحاب شغل و عمل و هر یک از دست پروردگان
قوه نامیه پیرایه های الوان از نهانخانه نکون بعرصه ظهور میآیند و هر یک
از اغصان و اشجار در ساحت گلزار باثواب مشجر و تونه زر قدمی آراسته‌اند از
لباس الوان کنیدا تطلها
قیچاق خانه صنع الهی کوه از خلعت سنگین خارا بر دوش و دشت از جوش
نرگس و سنبل قصب پوش طیلسان شده‌اند مآل هر یک از تربیت باغبان
بهار الطاف همیون در بزم ارم نظم والا بهره یاب بتقسیم پیرایه زیست
آراسته
و قامت احوال ایشان آن بخلوع تشریف گرانمایه و نعالیجاه هم چمن بندگی و راستی
را سرو آزاد قامت اخلاص را بلباس یکرنگی یکرنگی در مجالس و محافل
جلوه داده است چون در ساعت تحویل از محفل اقدس مهجور و از انجمن

حضور محروم بهٔ لهذا بمفاد اینکه چو خورشید تابان دهد فیض نور

نه نزدیک محروم ماند نه دور یکدست خلعت مهر طلعت بعلاوه

یکثوب کردی زربفت بجهة العالیجاه ارسال فرمودیم در روز

عید فیروز سلطانی آنرا پیرایهٔ دوش کامرانی ساخته میباید در ازای

این عنایات خاصه درباره آن عالیجاه روز افزونست پیوسته از

مراسم جان نثاری چشم نپوشد و از روی امیدواری در نظم و نسق مملکت

کوشد در عهده شناسد انکه امیر مهراب بیک وزیر

هرات برانده در اینوقت بعرض همایون رسیده انوارت پناه در

قلعه هرات طرح عمارات عالیه و خانه و خلوت و حرم

سرا انشاء کرده است و املاک و مستغلات بنا نهاده هم چنانکه

تدبیر او عرصه را بدشمن تنگ کرده بود وسعت دستگاه او عرصه را

بر اهل قلعه تنگ کرده نواب همایون ما در غارتیت سرای دهر یکی

اهل هر مملکت و شهر رتبه برتری داریم همیشه خانه بر دوش و از زحمت

و خونابه رنج جرعه نوشیم انوارت پناه را دانی چاکر اینجا ندانست با

وصف اینکه او سالها هیچ قسم در تسخیر آب و گل اندیار حقی نیست بچه

چه ریشه تصرف در خاک آنسرزمین فرو برده و راه و رسم خدمت را
فراموش کرده اینکه ادعای خدمت کجا و او را چه حق خدمتی برین
دولت میباشد حکم حمالة الحطب دارد در مصرف حمل هیمه و آتش است
اگر متحمل این بار و بهینه ضرب و شتم فرمانبردار شد مشت جوی در آخر
او ریخته میشود والا قوت او عرصهٔ امتحان شمشیر ابرار خواهد شد در
اینمدت بغیر از اینکه مشغول خود سازی بچه گاهی برسم تفنن مشغول
راه و رسم لهو و لعب و گاهی در برهم زدن ریشهٔ اندیشهٔ خود منتهی بلال
مقرر فرمودیم در عالیجاه مشار الیها عمارات جدیده و حمام دولتی
در دار السلطنهٔ هرات و توابع تحصیل کرده بجهت دیوان ضبط نموده
در خانه در سکنای او و سوکناف باشد متصرف او بدهند میباید
بهمان خانه مختصر و سامان مختصر الکفا نموده بساط بزرگیرا که چیده اند بر
چینند و اوقات را صرف رنگینی اوضاع و تحصیل عقار و ضیاع
میباید صرف خدمت این دولت نماید در تحول و قوه نیز دانی مادام در تنور
این دولت افروخته است نان جهانگشای این شاهراه پخته است الحق تاپی
بجز برین بستان و باغ ندارد   عالیجاه محمد حسین خان

بداند آنکه شرحی هم درباب مقدمهٔ جماعت ایدلی و روانه ساختن کپتان

خو نزد آنطایفهٔ از خرد خالی برای اصلاح بعضی مواد و رفع فساد نگاشته

اظهار ساخته بودند اگرچه قبل از ورود موعی الیهم مفاد وادع الی سبیل ربک

بالحکمة والحسنة والموعظة وجادلهم بالتی هی احسن آنطایفه را براه

اطاعت ارشاد و ترغیب بقبول متابعت و انقیاد نموده بودیم لیکن

انید فعه تیر فرستادگان انعالیجاه را برای اتمام حجت روانه همراه تابعان

هم در ادای سفارشات تبلیغ مضمون نگارشات انعالیجاه نمایند لهذا

بعد از مراجعت معلوم شد هم مضمون ماینفعکم نصحی ان انصح لکم بر ایشان قول او

قولا لینا با آنطایفه سخن گفتن بسر انگشت نرم سنگ سخت سفتن است

آنجماعت نه باینطرف در مقام اخلاص هستند و نه با انعالیجاه در مقام موافقت

و اختصاص یحلفون بالله انهم لمنکم و ما هم منکم ولکنهم قوم یفرقون

واز کل و غنای آنگروه آثار دورنگی واضح و از آیینهٔ حال ایشان صورت

نفاق و عکس وفاق ظاهر و لایح است و ما وجدنا لاکثرهم من

عهد سواء علیهم انذرتهم ام لم تنذرهم لا یؤمنون اگرچه آثار مکر و

احتمال از ناصیهٔ حال انفرقه پیداست لاکن و ما یمکرون الا

نفسهم انهم یکیدون کیداً واکید کیداً همانا طایفه دور از خرد راجل
نزدیک ومفاد اذا جائت الجبن جارت العین دیده بصیرت
تیره وتاریک گشته بمدلول کمثل العنکبوت اتخذت حصار قلعه را
مامن وسرکشی را دست مایه رفع محن دانسته اند اذا اراد الله بقوم
سوء فلا مرد له از انجام بر اختصاص یافتگان بمفاد نرفع درجات
من نشاء کلهم سؤال لازم است بر در صیانت حال وپایداری
احوال خلایق کوشیده واز شبیه غوغا طلبان هنگامه عناد
وفتنه انگیز ان طریق یهلک الحرث والنسل والله لا یحب
الفساد طرفة العین دیده نپوشیده از اطاعت کیشان بحکم ان جنحوا
للسلم فاجنح لها دفع حیف وبر مفسدین ومار دین مصداق ویلقوا الیکم
السلم ویکفوا ایدیهم وخذوهم واقتلوهم حیث ثقفتموهم سل سیف
نمایند اینجانب را از فرقه ابدا لی الذین ینقضون عهد الله من بعد
میثاقه ویقطعون ما امر الله به ان یوصل ویفسدون فی الارض
بجز اطاعت منظور وار کشیدن سد حدید شمشیر بر روی آن جماعت
بغیر از تشدید راه یاجوج وماجوج فساد امری ملحوظ نظر منیت لیکن

نوید وسایل [illegible] ونقض وتنبیه [illegible]
مستنظان اسباب [illegible] افزایی
[illegible] بنظام مرتع وروشن [illegible]
[illegible] اقبال [illegible] تمثال [illegible]
قاصد فتح [illegible] اقبال [illegible]
[illegible]
[illegible] منت [illegible]
[illegible] زبان [illegible]
[illegible]
از [illegible] زلال [illegible]
مفارق خلایق [illegible]
[illegible]
شنیان [illegible]

ایشان منجر خواهند بمحض حرف رفع این امر شکرف که بازاعاده
عادت قدیم نمایند و من یکذب بهذا الحدیث اگرچه معلوم است
در اطوار آنگروه غدار و یقولون بالسنتهم ما لیس فی قلوبهم نامرضی آن
صدیق سعادت شعار است و لقد نعلم انک یضیق صدرک بما یقولون
اما بر حکم و لا تحزن علیهم و لا تکن فی ضیق مما یمکرون آثار مکر خلی نه
بخاطر راه ندهند ان شاء الله تعالی وخامت انکار عنقریب بروز کار
آنطایفه عاید خواهد شد درینصورت انعالیجاه اعانت و یاری
ایشان هم منافی رضای جناب باری و هم مخالف شیوه
حق گزینی و صداقت شعاری خواهند دانست بحول و قوه آلهی
قطع کار آنطایفه نابکار بشمشیر تیز و طیور ارواح ایشان صید
چنگل شهباز تیغ خونریز خواهد بود و سایر امور رجوع بتقریر فرستاد
کان مزبور است که در انجمن حضور مذکور خواهد ساخت
انکه ریش سفیدان و سرخیلان افاغنه سکنه هراة دستغر این بلند
که درین چند وقت بسبب انقلابی که در اوضاع بهم رسیده اکثر
ایلات پا از جاده اطاعت بیرون گذاشته سر بسرکشی درآورند

یکی از الجمله ایل افغان بوده در مقام وبعضی طغیان برآمده اند درین
اوان بحمد الله تعالی ممالک ایران صاحبی بهم رسانیده و همگی سر
کشان از ضرب غازیان نصرت بنیان از ضرب بدستور
قدیم بلکه بهتر از اول طوق اطاعت بگردن فکندند سوای افاغنه عهد شکن هراة
که ایشان نیز در سال قبل باوکلای عالی عهد اطاعت بستند اما [illegible]
بمفاد اوفوا بالعهود ان العهد کان مسئولا فراموش و مصداقه
ومن نکث فانما ینکث علی نفسه را از خاطر ضلالت نیوش کرده
زود پیمان [illegible] بدعهدی شکسته با وصف آنکه باز
وکلای عالی از راه مروت بمفاد ادع الی سبیل ربک بالحکمة
والموعظة الحسنة آنگروه را بر اطاعت دعوت و بمضمون عفی الله
عما سلف از سوابق اعمال ایشان اغماض و اتمام محبت بر ایشان
کرده ایم چون بفحوای اذا اراد الله بقوم سوء فلا مرد له و بمضمون اذا
جائت الحین و حارت العین آن طایفه دور از خرد را اجل برنگ
در ورطه حیرت دیده بصیرت تاریک گشته تمیز از خیر و
شر و نفع از ضرر نمینماید و بمضمون وظنوا انهم مانعتهم حصونهم

قلعه نشین و تحصین را باعث نجات خود می شمارند چون حالت
افاغنه آنجد و معلوم وکلاء عالی نیز بهمین جهت در اینچند وقت
جیوش بحر خروش را مامور بمکث در تسخیر آن نواحی ساخته حضرت
یورش و قلعه گیری نداریم مبادا درعین تسلط افواج قاهره بنا
بر اطاعت اوامر جادلهم بالتی هی احسن و مصداق و قولوا
قولا لینا لعله یتذکر او یخشی باعلام اینمراتب بپردازیم حرکات
خباثت پیشگان هرات را که بمفاد ان الله لا یهدی کید
الخائنین از سر منزل هدایت دور پذیر دانگروه و حرف علیمردان
با دیگری از بعاقبتیان را بوحی بعضهم الی بعض زخرف القول
غرورا عبارت از انست بسمع قبول نشنیده جمعی از رؤسا
و سرجوقها و سرکردگان بمدلول ان الحسنات یذهبن السیئات
بتدارک ما فات پرداخته از راه یکجهتی روانه خدمت عالی
شوند معلوم است که بمفاد لا تثریب علیکم از کردهای افاغنه هرات
بر ایشان ملامتی وارد نگشته و نفوس و عرض و جان ایشان در
معرض صیانت و امان خواهد بود چنانچه در آمدن خائف

باشند از آنسرزمین کوچیده با مال و حال روانهٔ مسکن قدیم
خود شده ولایات را بدستور ازمنهٔ سابقه بتصرف جنود مسعود
دهند و اگر اختیار احد الامرین نکنند انما یکفیکم علی انفسکم
دائما تکونوا یدرککم الموت ولو کنتم فی بروج مشیده بعنایات
بیغایات الهی سپاه منصور را بتخریب بنیاد هستی ایشان مامور
و قلاع ایشان را محصور و جبههٔ همت ساخته در اندک زمانی
با آتش انگیزی نوایر کین دود از دودمان ایشان خواهیم بر آورد و لباس
وجود ایشانرا با خاک تیره یکسان خواهیم کرد اگر بظلمت سرای
هند رفته اند برق شمشیر غازیان چراغی در پیش راه ایشان
خواهد افروخت و اگر بروم گریخته اند بارقهٔ شمشیر مصری خانمان
ایشانرا خواهد سوخت آنوقت بمفاد فلم یک ینفعهم ایمانهم لما راوا
باسنا ندامت سودی ندارد و احدی از ایشانرا روی بهبودی نخواهد
بود ان هذه تذکرة لمن شاء اتخذ الی ربه سبیلا در عهد شناسند

شنیدم که در دولت معتصم — اسیری گرفتار شد از عجم
روان کرد از دیده سیلاب خون — بنالید از ضعف حال زبون

دلی معتصم غافلی داد داد   اسیرت بدست مخالف فتاد
تو ای شمع روشن لقا بی تو ملک   تبه میرسد ننگ و ناموس ملک
رعایا همه پیروان تواند   همه دختران دختران تواند
مخالف برآشفت ازین گفتگو   ز روی غضب سیلیش زد برو
در انحال شاه شما معتصم   ز ابلغ سواران ملک عجم فراهم
کند لشکری بیشمار   بعزم نجات تو قهقه سوار   قضارا بانگ
زمان این خبر   رسانید پیکی بآن نامور   زغیرت برآمد زجا
معتصم   صلا زد بگردان ملک عجم   که هرکس دارد ز مردی
نشان   کشد مرکب ابلقی زیر ران   در آندم که ارشعیان
عجم   اسیرند در دست اهل ستم   که از ناله و آهشان صبح و
شام   سیه گشته این طارم نیل فام   برای خلاص آن یک
اسیر   برآمد زجا لشکر شیرگیر بی نظیر   تدارک چنین دید آن
شهریار   برآورد از دشمن خود دمار   آنکه حجابت و ایالت
و شوکت پناه سفارت و حشمت و جلالت دستگاه واقف
رموز آداب ادبی و ناظم امور بارگاه آسمانجاه سلطانی عالیجاه مقرب

الخاقان نظام الایاله والشوکه والحشمه والجلاله والاقبال علیمردخان
شاملو ایشیک آقاسی دیوان اعلی بتوفیقات الهی موفق و باشفاق بیشمار
خدیوانه مستوثق گشته بداند که بعد از روانه گشتن آن عالیجاه از شیراز
بسفارت هندوستان رایت کشورگشائی بعزم تنبیه و تادیب
سرکشان روم و استراباد و اشراع آن مرز و بوم به نیروی الطاف یزدانی
سه دفعه فیمابین غازیان خون آشام و وزیر اعظم و پاشایان
با احتشام مصر و شام را با عساکر بیشمار در حدود آذربایجان طالب
پیکار و مهیای کارزار شده بعد محاربه واقع و قریب پنجاه هزار کس
از آنگروه ف دانگیز در عرصه ستیز و آویز عرضه شمشیر تیز و ده هزار
هم در قید اسار گرفتار آمدند و از راه فتوت درباره ایشان
بکلک احسن العفو عند القدره رقم نگار فرمان آزادی گشته روانه
دیار و امصار شان فرمودیم و لله الحمد تمامی ممالک وسیع
المسالک ایران را باقتضای ... دوران بحیطه تصرف
رومی و افغان و سایر مخالفان در آمده بود مسخر و با اولیای
دولت جاوید مدت بندگان ثریا مکان نواب کامیاب

سپهر رکاب قاآن اعظم و خاقان معظم و مالک رقاب الامم
سید السلاطین العالم متفرغ گشته از انتظام مهام عراق و آذر
بایجان و فارس فراغ کامل حاصل کرده بودند مقارن
آن خبر رسیدند افاغنه ابدالی هرات در سال قبل از بیم شمشیر
غازیان شیرگیر و سطوت دلیران هژبر نظیر قلادهٔ اطاعت
بگردن گرفته از جان امان یافته بودند شیوهٔ اقبح المکافات
المجازات بالمسات پیش آورده در مقام بغی و طغیان درآمده
اند لهذا تنبیه سرکشان اندیار اهم و از سایر مهام الزم دانسته
بهمه کمالی قاید توکل از حدود روم عنان تاب توسن عزم در ساحت
هرات هنگامه آرای عرصهٔ رزم گردیدند بمجرد وصول آوازهٔ توجه
موکب وکلاء عالی افاغنه ابدالی بمضمون الغریق یتشبث بکل
حشیش از حسین برادر محمود استمداد و نیز با طایفه غلیجه که در هرات بیان
آمده از انجا همواره سپاه و اتباع بجنود دلم تر و ها مقدمهٔ لشکر
غضنفر فرونوید انتم الاعلون و الله معکم و لن یترکم با نباء
منهیان عالم غیب سامعه افروز دل حقیقت پرور ملیبا شاه

آمدن حسین را دلیل آمدن کاروان صید بپای خود بدام آمده را
آویزه فتراک غازیان شیرشکار دانسته اگرچه اشتداد سپاه
وی سد طرق و معابر قهیره اما چون جنود مسعود سلا از فرط سرگرمی
شوق خصم افکنی خود بر در نظر یکسان و طی بحر و بر مانند ریح صر
صر بر ایشان سهل و آسان بود سه روز بعد از نوروز فیروز رهنورد لشکر
بهمن پا بدامن نکشیده بود بمعنانی و قوه تائیدات ایزد بیهمتا و
باذن سلطان اقلیم ولایت ارتضی حضرت علی بن موسی
الرضا و از ارض فیض تخمیر بعدت مور و صولت شیر با بخت جوان
و تدبیر پیر کوس قیامت غریو از منادی بلند آوا و لوای گیتی ستای
فلک فرسا ساخته عازم مقصد قهیره طنطنه بر داری شیران
دلاوران و شجاعان
بیشه بسالت و لوله افکن عرصه غبرا گشته حسین و اتباع را بمفاد
و قذف فی قلوبهم الرعب گونه احوال مبدل و بفحوای و زلزلوا
زلزالاً شدیداً ارکان صبر و قرار بتزلزل یافته چون
صرفه در جنگ و صلاح در درنگ نیافتند از استقرار
عنان عزیمت برتافتند و چاکری و تعهد خدمت و فرمانبرداری

بخدمت والا فرستادند و پیش تازان لشکر ظفر اثر و شجا
عان سپاه فیروز اختر در بضرب یکه آویز جوزا ادو پیکر و برق
شمشیر تیز خرمن هستی اعدا را تودهٔ خاکستر ملیا ساختند تا حوالی
هرات آتش افروز نوایر کین و خانمان سوز اعادی خذلان قرین
و با فوج دغا هنگامه آرای معرکه دغا گشته زیاده بر هزار نفر
از آنگروه ناپاک بر خاک هلاک افکنده بقیة السیف بمفاد کانهم
حمر مستنفرة فرت من قسورة [ازخوف] فراری [خرهای گریخته] کمثل العنکبوت اتخذت
بیتاً مصداق و ظنوا انهم مانعتهم حصونهم بامید نجات در قلعهٔ هرات
متواری شده سرپل مالان بکفر سخی شهر مضرب خیام سپهر احتشام [بروز]
بود عریضه العالیجاه محتوی برورداو به دیول پذیرای وصول
و به پیشگاه حضور والا موصول گشت الحمد بحسن تائید از ابتداء
هرات الی کمنزلی قندهار تمامی قلعه جات در مساکن افاغنه بود
بتصرف غازیان درآمده سوای قلعه هرات و فراه و اسفراره
درآنها نیز بعنایت الهی محصور سپاه انجم شمار و سکان [ساکنان] هر یک.
ازین سه قلعه از چار طرف در حیرت ششدر گرفتار ند بحول و

[illegible]

قوه الهی عنقریب کار آنطایفه را ساخته و این ممالک از وجود ایشان
پرداخته خواهد شد لیکن در آن اوان هر گاه از کثرت جنود قاهره
وافزونی جیوش رعد وخروش باهره ساحت سپهر فسحت هراة
برگروه انجم حشم تنگ و ازین ناحیه تا حد قندهار هر سرزمینی پاکوب
اشهب دلیران فیروز جنگ میباشد چون آنطایفه را سوای
آن سمت مفری و بغیر آن مملکت مقری نیست ممکن است که بعضی از آنطایفه
از دم صمصام آتش فام و بلارک خون آشام غازیان بهرام انتقام
بآن سمتها گریزند و شیران بیشهٔ حرب و هژبران عرصهٔ طعن و
ضرب نیزه و جنگ و چنگال ایشان همیشه از برای آنطایفه روباه
خصلت تیز و سرپنجه بسالتشان در مضمار جانستانی خونریز است
بتعاقب آنگروه بیگ زان جلادت بآنحدود در انگیزند و از ناپلدی
دوست از دشمن نشناخته بامریکه نامرضی طبع رهنمای دولت
طرفین بهیه باشد اقدام نمایند چون همیشه فیمابین این دولت عظمی
اساس دوستی و ولا مستحکم بهیه درین ولا بهمین مرحمت خالق
توانا ومنطوقه والله یؤید بنصره من یشاء این نیازمند درگاه

بفتح و ظفر مخصوص و فرمانروای افواج چیره دست و تقاتلون فی

سبیله صفّاً کانهم بنیان مرصوص بوده پیوسته پیشنهاد والا

و اقتضاء رای اعلی آنست که تشیید مراسم الفت و وداد فیما

بین این دو دولت خداداد معمول و از منشاء این دو دودمان عظیم الشان

رسوم ائتلاف و یاری بیکدیگر مرعی و مبذول گردد لهذا باید آنعالیجاه

بخدمت عاکفان عتبهٔ علیه خاقانی و سدهٔ سنیه گورکانی

عرض نماید که هر گاه احدی از درگاه عظمت مدار تعیین شود با فوجی

از جنود جلادت نمود وارد کابل و آنعالیجاه نیز همراهی نماید که هر گاه

اموریکه از طرفین محتاج بابلاغ و تبلیغ باشد بر وجه تبلیغ بیکدیگر

اعلام و مقدماتی که موافق مرام و شیوه فتور و فتن مصون

و هم سد راه نجات فراریان از طایفهٔ خذلان نمون خواهد شد

تحریر فی شهر فلان چون بمیامن مراحم داور و برکات

انتساب بخاندان حضرت خیر البشر صلوة الله الملک الاکبر

درین سدهٔ سدره سلاطین را رتبهٔ بندگی و بندگان را رتبهٔ سلطانیست

و خرد و بزرگ جهانرا داغ عبداً مملوکاً لا یقدر علی شیئ نقش

پیشانی عموم جهانبانی حلقه غلامی این درگاه را آویز گوش ساخته
اند و کافه عباد بطوق بندگی افراخته بمضمون حدیث مشحون
یعنی بندگان
من اعتق مومنا اعتق الله العزیز لکل عضوله من النار و عتاق
از آزاد کردن
اعتاق بندگان موجب آزادی کونین و مکفر ذنوب و معاصی
رفع سلسله رقیب از رقبات سلسلهٔ عباد باعث رستکاری
یوم یوخذ الناس بالنواصی ملیا شد ما نیز بر ذمت همت خسروانه
لازم فرموده ایم همیشه طالب رضای مولای خود و جویای خو
شنودی مالک الرقاب مطلق بوجه قید بندگی از گردن بندگان
برداریم و اینمعنی را در درگاه پادشاه حقیقی سرخط آزادی خویش شماریم
بنابراین قربتا الی الله و کفارة للذنوب و الخطایا فلان نام
غلام سرکار خاصه شریفه را در سلک احرار انتظام و در زمرهٔ آزادگان
خسروی باو مقام داده توسن نفس او را مطلق العنان فرمودیم
من بعد آستان ستان نواز و غلامان درگاه آسمان طراز او را
بروجه محرر محرر دانسته تخلف نورزند آنکه دربار همایون
ما در مدارج تکمیل و اصطناع مطابق کارخانه ابد عهدت در زر اول

[illegible]

۸ لدساق

در سیاق عبودیت آموختند و میثاق ربوبیت گرفتند
ارواح لاهوتیه را در الواح ملکوتیه جلوه دادند و بنای اقتضای
ضدین را از متابعت عقل و شهوت نهادند کسی که آن روز دعوت
حق را از یمن طیب طینت و حسن اصابت اقرار مضمون بلی
گفته اند انکار مقرون بلا در مبادی اشتیاق علی حسب مراتب
الافراق مسابقت جست در عالم ملک و شهود معلّم
مواد مواثیق و عهود است بر طبق اجابت اول در اجابت
عمل جاهد و صدق حقیقت ایمان او را موکلین نشاء
شهود نیز شاهد پاداش کردار نیکو را در حضرت باری مستوجب
مزید نعمت و وسعت رحمت آمد جنّة عرضها کعرض السموات
والارض در حضرت همایون ما نیز پیش از جلوس ابد مانوس
در در ثغر اسلام بساط جهاد و ربط مبسوط بود و تفضیل مجاهدین
دین ببذل انفس و اموال منوط فضل الله المجاهدین علی القا
عدین درجه هر آنکه امروز صدق مجاهدت خود را در راه
دین و دولت یداً و لساناً علماً و عملاً مظنّه ظهور آورد

زبانست فغان در شرح غم دل نمیتوانم گفت به کس
ازین غم مشکل نمیتوانم گفت تا چند از خدمت خدام ولی
الانعام عالی ایشان محروم و پریشان زمانی در زوایای کربت
فرقت مضطرب و متحیر و گاهی در مدارس مندرس متعجب
و متفکر باشم چند در سینه چراغ غمی افروختیم سوخت
انیم در هزاری خبر از سوختنم میخواستم در متوجه ادراک شرف
خدمت شده پرسش این تعزیه را مشافهه نمایم و گره این معامله
از خاطر فاتر گشایم از بی سامانی و پریشانی و ناتوانی میسر نشد
گفتم بخدمت آیم و پرسش کنم ترا در خدمت کنم ز غم خویش
وانمود ازبس در رفت آب در چشم بهر طرف در داه ره
آمدن از هیچ سو نبود حالا تسلی خاطر مهجور و امیدواری دل
ناصبور شکسته بسته است در آخر الامر شفقت و مرحمت نواب
در هر باب دستگیر فقیر خواهد شد در پایم از کل ناتوانی بر آید و در بساط
نشاط به انبساط و شادمانی در آیم زمستان امیدم مران پنجابها
در درجهان بتو دارم امیدوارها زیاده جسارت نمیکند بجا

ختم نمود الهی آفتاب دولت و اقبال نواب فرخنده فال
از اوج عز و جلال همیشه تابنده و ظلال شفقت و مرحمت و افاضت
و افضالش بر مفارق عالمیان سایه گستر همگنان پاینده باد بعد از تقدیم
شرایط مخالصت و وظیفه مصادقت رای انور خورشید
اصابت قمر افاضت انها میرود که چون محیی الاموات موت را
بر حیات مقدم گردانیده است که خلق الموت والحیات
لاجرم بر ذات و صفات و صورت و سیرت کل اشیا
شامل و محیط بوجه انفصال و انقطاع ممکن نخواهد بود کل شیء هالک
الا وجهه و هیچکس را از اقداح افراح در کام جان شربتی مهنا
و مصفا نبود مگر از سر لب شوایب نوایب کدورت نپذیرفت
چنانکه گفته اند کدام سرو سهی را سپهر آب داد که باز خشک نکردش
به آتش بیداد مراد آنکه جمیع حالات اشیا را هستی به زوال و انتقال است
شتاب ثبات نیست چه از انها خوشی و خوشی را او تعهد و وفا
سخت سست بنیاد است محصول ازین مقوله آنکه در ینولا استماع
افتاد که حضرت رضوان منزلت فردوس مرتبت بمعرب فنا

[illegible]

اکید کنند در از اوامر و نواهی شرعیه جناب معزی الیه تخلف
نورزند و در قطع محاکمات سجل او را مناط اعتبار دانسته
و احکام شرعی او را جاری و نافذ دارند حکم والا شد
آنکه چون جناب مستطاب حقایق و معارف آداب د
قایق و معارف انتساب افادت و افاضت اکتساب
سیادت و نجابت پناه شرایع و بدایع دستگاه حاوی
الفروع والاصول جامع المعقول و المنقول زبدة الفضلاء
العظام عمدة العلماء الاعلام ذوالمعالی والمآثر صاحب المناقب
والمفاخر میرزا ابوالقاسم در تفضلی باهر و علمی ظاهر
و فطنتی بدیع و طلیتی رفیع مشهور ایام محمود انام میباشد
دراین اوقات مطلع شعاع آفتاب عنایت سلطانی
مطمح نظر خورشید اثر سلطانی گردیده جناب معزی الیه
بحسب حکم رفیع بمنصب جلیل و رتبه منیع شیخ الاسلامی
دارالسلطنه تبریز و مضافات و محالات سرافراز داشته
اند خاطر خطیر ما نیز در پیوسته ترویج دین مبین و تنظیم

شرایع ملت متین مایل وراغب است الحق مخایل تقوی
و دینداری و شمایل ورع و پرهیزکاری که عمده شروط این
منصب جلیل است در ناصیه احوال جناب معزی
الیه نفس فرمهه و جناب او را در افانین فضل و
کمال و قوانین شرع و آداب و قواعد علم و عمل بی‌بدل
یافته ایم لهذا بروفق مضای فرمان همایون
پادشاهی و برحسب شایستگی آنجناب در هذه السنه
توشقان ئیل و مابعدها او را بمنصب ارجمند شیخ
الاسلامی دارالسلطنه تبریز و مضافات سربلند فرمودیم
که بروفق احکام سنت و کتاب در اجرای اوامر و نواهی
شریعت نهایت احتیاط و غایت احتراز مرعی داشته
ترشیح فنون معالم و تبیین شرح انواع معارف
یقینیه را بنوعی شایع و ظاهر سازد که انشاء الله تعالی
شرایع اسلام از خطا و ملت حنیف را از سهو و علل
مصون و محفوظ ماند و حکمی که منافی کتاب خدا

داب کریم الکرا و نه کار سیده در نوعی فرمانید در بین الاقران
ممتاز و در نظر دوست و دشمن سرافراز باشند ای بلطفت
امیدواری من وقت غمخواریست و یاری من دیگر چه
گستاخی نمایم همیشه در پناه حافظ حقیقی محفوظ باشید
تحیاتی در صفحات قلوب محبین سلا غایت صفا
بخشد و تسلیماتی در ریاض آمال مخلصین از فاضهات محبت و ولا
نهایت نشو و نما یاد دهد اتحاف مجالس سامی و اهدای صحبت
صحبت گرامی ساخته مرفوع ضمیر مهر انجلا میگرداند
دار استماع آنکه درانیولا ثمره از شجره سیادت عز و علا از
چشم زخم زمانه بیوفا بمغاک تهلکه و فنا افتاده و نهالی از
ریاض فیاض زندگانی رفیع بعالم بالا مصدوقه اصلها ثابت
و فرعها فی السماء نهاده صورت ملال و تکرار قرین
حال این محب جانی شد حیف و صد حیف از آن نوباوه
بستان ایام هنوز از طراوت جوانی تمتع نیافته بود
در دست اجل او را در ربود اما چون یقین است در مهربان

عالم قدس آن میوه نارسیده روضه اسرار از فرط محبت بابای
رحمت و مغفرت ازین خاکدان برداشته اند و برضوان سپرده
بفرجه حضرت محب الدین حبیب الله علیه واله صلوات الله
شفاعت خواه والد بزرگوار نزد پرورگار خواهد بود خاطر نگران را
باینمعنی تسلی و طمینت دادند امیدوار چنان که نواب علامی سلو
عمر گرامی باقی باد و پایه دولتش مترقی و بواقف سر زندان در ظل
عطوفت عظیمش قرین تمتع و شادکامی منبه و فیض جمعه
اگر باد حوادث گل نهال افتاد نهال ذات شریف تو
سایه گستر باد بنده ذلیل بوسیله عرض دعا بقا ظل ظلیل و مزید
عمر و اقبال و استدعا حصول مآرب و مطالب و آمال بمسامع
عز و جلال نواب مستطاب سپهر مهر نصفت و شفقت
و افاضت و افضال مهر سپهر عظمت و مرحمت و ابهت
و اجلال میرساند مرا از استماع واقعه ثمره شجره بزرگی
و نهال حدیقه اقبال و فرخندگی نور دیده جهان مخدوم
زاده جهانیان هزار ناله و آه از جان و جنان این بنده غمدیده

طریق امتیازی دارد کو من واو چو شمع هیچ بهم یکشمع
برود و دیگری میسوزد اما هر چند فکر میرود آن صفحی که مطلع
تحقیق بود مقطع این تفریق که اخته شد و حضرت مصطفی صلعم
در صاحب لولاک بود عاقبت الامر پای بند خطه خاک
گشت باز این چه آتش است در جهان ما گرفت دست از
همه کذاشته دامان ما گرفت آه آه لا حول و لا قوة الا بالله
من بیچاره از ملک صبر و قرار آواره متحیرم در حال دل پر خون و
جگر پاره پاره چگونه گوهر در دهانم بسته باد در این حکایت پر
شکایت بمیان انداز و قلم شکسته باد در این قصه پر غصه
بر صفحه بیان جاری سازد مشکل غمی رسیده گفتن نمی توان ـ
وین مشکل دگر نشنفتن نمیتوان خرمن آتش افروخته
شده از تابش آن محالست سر بجوالی فراغت توانم کشید
و دریائی موج خیز حادثه گشته در بساحل نجات از آن
مشکل توان رسید مصداق این سیاق صورت پر کدورت
واقعه محنت اثر حضرت مغفرت آیات طوبی له و حسن مآب

مخدوم لازمی است بر در این سرا چه فانی میل یگانه شانه
جاودانی آورده و دل و جان همگنان را سوخته با تیر هجران
کنده حالیا نه مرادلی در تحمل این بار گران توانم نمود نه پروای
فکر و تجلی در عقده غم و الم از جان و دلم توانم کشود اشک
چشمم تا بماهی رفت و آهم تا بماه هست بر درد دلم از ماه
تا ماهی گواه استماع احوال عظیم الاهوال این شکسته
بال در درین قضیه بر لیه دست داده دوستان الجاست
طاقت آن ولی چون یقین میدانم در خاطر بلند مقام را
ازین واقعه تاثر و تفکر تمام خواهد بود اقلام از انها و اعلام غصه
و الام کشیده لوازم پرسش مرعی میدارد امید بر عمر گرامی
آنحضرت برکت و روح پرفتوح مغفرت و منقبت
موصی الیه رحمت قرین باد اکنون اقدام بمراسم وفاق
مقتضی مکارم اخلاق آن یگانه آفاق است و از مجاری اجرای
احکام وفاداری تقویت و تربیت سرگشتگان بوادی
امیدواریست و در حفظ خانواده ایثار لطف و مرحمت بیشمار

و سلفت ائمهٔ هدی است صورت وقوع و سمت ظهور
یافته تحریراً فی شهر فلان ۱۲ فلان مخاطبه نامیه و مکاتبه
سامیه در بیانش سلالت آب روان داشت و معاشر الطاف
جان و روان از جناب فلان بدین مشتاق هوا خواه
وفاق ارزانی داشته بوصول پیوست و در هر فصلی فضلی
و در هر خطی حظی مشاهده افتاد و دیده بمطالعه آن عرایس ابکار
و نفایس افکار اکتحال یافت نور دیده و سرور سینه این
مخلص دیرینه گشت ولی چه گویم و چه نویسم با این غصه هجران
و قصه درد بی پایان در چون قضیه هایله جان سوز مرحوم مغفور
مبرور الواصل الی رحمة الله الملک الغفور وقوع یافت
واجب و لازم بود مخلص را سر قدم ساخته شرایط عزا [illegible]
بتقدیم رساند اما التقصیر و موانع بر رای منیر و ضمیر مستنیر آنجناب
پوشیده نیست بدین قدر مباسطت مصدع شده طریق
معذرت سپرده شد تا حمل بر بی ادبی و نسیان نفرمایند
چون آنجناب بحلیه دها و کیاست و زیور عقل و فراست

مجلی و مزین آینه فکر صافی فرمایند در باب معجون آدم صفی علیه السلام
در مطلع تحقیق بود بمقطع این تفریق کرانجامیده شد هر آینه بگونه
بصبر سجاصد می آمد و در دامن صبر متمسک میشود گرچه این
حال صعب واقعه ایست چه توان حلم کرد کار این است
و در اوقات خلوات از حضرت قاضی الحاجات این مسئلت
میرود که جهان زود درین داشت وفا توارو
مغفرت دریغ مدار چون کل اشیاء هستیه زوال
انتقال اند و لازمه فنا و اختلال هر آینه با هر حی ترحی و با هر
فرحی مقرون است هر کرا لباس حیات پوشانیدند کاس
ممات نوشانیدند گر انها از فلک تاج سروری بر سر
نهند حادثه آخر بپای او نهاد . غرض ازین تصدیع آنست
در خیابان استماع افتاد در فلان ندای ارجعی الی ربک راضیه
مرضیه بگوش جان شنیده در مقام فی مقعد صدق در جوار
رحمت حقست توطن فرموده حق علیم و علامست و کفی بالله شهیدا
در این مخلص درین واقعه مالیه بر سایر احباب و کل اصحاب

برآمد و بنوحه و زاری و اضطراب و بیقراری درآمد وه‌که دل بی
اختیار از کف صبر آواره شد ناله که از سر حسرت دل صد
پاره از آتش این مصیبت دلسوز شمع جان افروختن و از
شعلهٔ این شمع ماتم اندوز خانهٔ دلم سوختن گرفت فریاد
که جانم بلب آمد ز غم دل افسوس که افتاد مرا حالت مشکل
که حیف و هزار دریغ از آن نور دیده که دیده ما را از هجر خویش
گریان کرده و رفت خاطر جمع محبان را پریشان کرده و رفت
ازین غصه که آن غنچه گلشن لاله هنوز بر شاخسار جوانی خندان
نشده بود که سموم فنا او را بود نمود چاک شد سینه و بر دل نظر
افتاد مرا حال دل دیدم و خون در جگر افتاد مرا و این
غم که ازان مه جهان بین جهان را بکام دل ندیده
و حکیم موت سرمه فوت در چشم نرگس وش او کشید
لالهٔ صحرای حسرت چشم خونبار من است غنچه گلزار محرومی
دل زار من است ازین رحلت ناگاه آن نور مسند عز و جاه
گاه فغان و اویلا بفلک الافلاک رسانیدم و گاه از خروش

دهم تا

و اجسته تا به گوش کرو بیان را گرگردانیدم چنانچه   در شب غم

آن نه کوکب است زیران بر فلک   قطره‌های خون چکید از

چشم گریان ملک   القصه با سینه چاک و دل غمناک

از بس که در محبت آن گل گریستم   سر منزلی که از گریه گل شد

چون با اقتضای تقدیر تدبیر هیچ‌چه ممکن نیست خلیل آسا

مواسا با جور چرخ کجرو در آتش مهاجرت گل مصابرت چیدن

و در ویرانه خانه زنگی را آرمیدن لازم و متحتم شد. چنین است

آیین این کهنه دهر   که گاهی دهد شهد و گاهی زهر

خدای جهان است باقی و بس   نماند جز او جاودان هیچ کس

امید که نواب مستطاب را عمر شریف باقی و بواقی فرزندان

و اقوام تا قیام یوم القیام در ظل جلال و اقبالش پاینده و

مستدام باشند   بنده معروض ضمیر منیر مهر تنویر

آنکه آنچه از محنت دوری صوری و زحمت مهجوری از خدمت

آن عالی مرتبت بر جان ناتوان این بنده رسیده و میرسد

چگویم که زبان از عرض آن عاجز و قلم از تحریر شرح آن شکسته

پس از جلوس همایون ما نیز بر طبق اعمال از روز صدق
ارادت بروز داد و نقد اخلاص او از غل و غش خلاف
خالص و از محک اعتبار کامل عیار آمد پاداش اسبق
اجابت و صدق ارادت را اکنون از حضرت همایون
ما نوید پایهٔ قرب بنید و مزید پایه رتبت پاید السابقون السا
بقون اولئک المقربون خلاصه بتلبیب کلام تربیت
دینداری و دولتخواهی جناب قدسی نساب حقایق و معارف
انتساب عوارف و محامد اکتساب نتیجة العلماء الفخام
سلالة السادات العظام فخر الحاج و المعتمدین مقرب الخاقان
حاجی میرزا علی اصغر شیخ الاسلام دار السلطنه تبریز
است که از بدایت ورود ولیعهد مبرور البسه الله حلل النور
بساحت آذربایجان که بذل مال و جان در کار بجد و صدق
ارادت و خلوص نیت او معیار جناب معزی الیه
در راه دین و دولت متحمل زحمات فراوان و متکفل خدمات
نمایان گردیده ظاهراً و باطناً و لساناً در تائید دین و تشویق

مجاهدین و خدمات دولت و صدمات ملت و حفظ
ثغور و نظم امور بهیچوجه من الوجوه نقص و قصور نگذاشته
حاصل عمر خود را بترویج شعار شرع و انجام مهام
دولت اسلام داشته موی خود را چون روی خود در خدمت دین
و دولت سفید کرده الکنونکه ایام شباب او بکهولت و هرم
تبدیل و قوای جسمانیه سست و مشاعر عقلیه تعدیل یافته و از دیان
مجربات محض خیر و صلاح و فوز و فلاح گشته فلان
نسل بمنصب جلیل شیخ الاسلامی تمامت مملکت آذربایجان
بعهده کفایت و کفالت آنجناب مفوض داشتیم که
در لوازم شغل جلیل سعی جمیل منظور بترویج شعایر شریعت
و انجام خدمات دولت و صلاح انام و رعایت مصالح
اسلام و قطع مشاجرات و فصل دعاوی جهد کند مقرر آنکه
برادر فرخنده سیر نامدار و نور چشم خجسته گهر کامکار
قهرمان میرزا صاحب اختیار مملکت آذربایجان بجمیع
ممالک مذکوره از بلاد و نواحی و ایلات و دهات تاکید

مغروب شده و دعوت حق را لبیک اجابت گفته بعلم الله
و روز استماع آن خبرهای بیچند ان حزن و ملالت و جزع و
کلالت بخاطر فاتر راه یافت در خامه و زبان عشری از اعشار
و کمی از بسیاران بیان توانم نمود تا دیده دید واقعه زین صعب تر
ندید دل کین خبر شنید کسی باخبر ندید اما قضایای ربانی
و تقدیر آسمانی جز صبر و رضا چاره و تدبیر نیست تقدیر
چنین بود و میخواست خداوند ما را بجز از صبر و رضا چاره نباشد
چون آن عالیحضرت اعقل جهان و اکمل زمانند بر مضمون
کل نفس ذائقة الموت مطلع گشته اند در هیچ امر حیات
نیست در این خطاب عمر و دهر آینه سزاوار است در پناه
به آیت استعینوا بالصبر و الصلوة برده نص و الذین اذا
اصابتهم مصیبة قالوا انا لله و انا الیه راجعون را شیوه خود ساخته
تا از فواید اولئک علیهم صلوة من ربهم و رحمة و اولئک
هم المهتدون مستفید شوند ان شاء الله در حق سبحانه و تعالی این مصیبت را
خاتمه مصائب و فاتحه مواهب گرداناد الحمد لله تعالی

الحمد لله تعالی چون حضرت مغفوری مبروری در مقام وقیع مقعد صدق

عند ملیک مقتدر مشرف گشت آن نهال چمن

سروری و غنچه بوستان مهتری در مسند اقبال و متکای عز و

جلال متمکن و مستقیم اند تا روح مطهر و روان منور حضرت

مغفوری با امید بهجه امیدواری سایر احبا و اصدقا باد

بنا بر شرایط اعتذار و تقدیم معذرت این قضیه فلان

بر آنحضرت عالی ارسال یافت تا وظایف تعزیت

حسب المقدور بجای آورده عاید گردانند بزوایه بساط

نرفت آفتاب دولت و اقبال سایه معدلت و جلال

طالع و لامع باد و قضا نامه سپاس فزون از وهم و قیاس

وقف مزرعه الای و آلای جناب رب الارباب است

هر دهکده عالم جبروتش را بلا مساحت چیزی مالک مست

و ملک ملکوتش منزه از اشتراک سهم و مشارکت

بوده در زراعتگاه قدرتش کاولیست کاریکه از مجره شبد

برگردن نهاده انجم و اختر کبوتران برجی که

در هوای او بال افشان و معلق زنان بچرخ افتاده سنبله
در مزرعه دایره فلک انگشت زار ضیع او خوشه
ایست و حاصل کونین برای رهروان طریق اطاعت
او توشهٔ کره خاک از اراضی شوکتش قطعهٔ زمین است
از جوی بحار مشروب بحیره و چرخ پیر در مزرعه فیضش
دهقانی در پاداش هلال بخوشه چینی خمیده و رقاب
رقبه انام از خاص و عام در ید ملکیّت و اقتدار اوست
و املاک ششدانگ جهات ستّه عالم امکان در تحت
تصرف و اختیار او بدانه ریزی قطرات نیسانی
صدف زمین را قابل نمو سنبلهٔ حبوب لالی نمود و احداث
قنوات علو و بیپایان در اراضی صدور انبیا و رسل
و اجرای میاه معارف و ایقان در جداول قلوب اولیا
و دیان سبل فرسعه مرا و راسبز و کبریا و منی در ملکش
قدیمست و ذاتش غنی و درود یکه خوشه چین ناطقه
بامر صید قلم از کشت زار بیان درود لایق بزرگواریست

در مقصد اصلی انبای مزرعه جهان حصول حاصل ذات پاک
اوست و علت غائی از اختیار اراضی اموات
عدم نمودن کیمیای گوهر تابناک او و صلوات طیبات
بر آل و اصحاب او باد در جعفر آباد ملت جعفریه یعنی
سالار زند و حدیقه دین مصطفویه را نازل منزله ابر بهار آبیاری
سپهر لاجوردی با آبروی ایشان کرد است و اطاعت
شرعشان عبدالله بنده ای که مومن آباد ایمان را صدور و
سامان و بعد بر واقفان موافق توفیق را که استقرای قری
امور توقفه کرده مخفی نماند در سرزمین زندگی نشان
درخت نیکوکاری مثمر اثمار برخورداری از آنها است
و در زراعتگاه دنیا در مزرعه آخرت است افشاندن تخم
پرستکاری سبب ادراک ربع رستکاری در وقت
حصاد عملها بناءً علی هذا وقف صحیح شرعی نمود قراء مزبور
نزهت آباد و جعفر آباد اقل خلق الله محمد مهدی غفر ذنبه الحمد لله
الذی احل النکاح و حرم الزنا و جعل من کل الزوجین الذکر

والانثی وهو بالمنظر الاعلی تنزه عن اتخاذ الابناء وتقدس
عن ملابسة النساء الصلوة والسلام علی منبع الجود والاحسان
ومطلع نور الایمان وخاتم الشرایع والادیان المنعوت
بکل لسان محمد المصطفی صلی الله علیه وآله وعلی شفیق نوره
وحقیق اموره الذی هو کشخصه وصهره الذی هو من نفسه
علی زوج البتول وابن عم الرسول امیر المؤمنین و
امام المسلمین وصی النبی الامین وعلی ذریة المنتجبین و
اولاده الطیبین الطاهرین الی یوم الدین اما بعد غرض
از چهره آرائی عروس این دیباچه دلکش و مرغوب مدعا از
حلیه بندی عذار عذرای این صفحه فرح بخش میمنت اسلوب
آنست که فردانیت مختص ذات پاک حضرت قدیم
ذو الجلال است جلت عظمته که ساحت جبروتش از خس و
خار علایق مناکحه و مناسله منزه و مبراست و دامن وجودش
از لوث والایش تزویج و تولید مقدس و معری است
الذی لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفوا احد وحدانیت

مخصوص وجود واجب الوجود لم یزل و لا یزالست و عرایس
مرتبه افلاک را برای نظار ساکنان خاک از حجله گاه کمون
بجلوه گاه بروز و ظهور آورده و بلباس هستی ملبوس و
اطفال موالید را از مشیمه عدم بتربیت قابله قدرت
شامله با دایه وجود مانوس فرموده الذی لم یتخذ صاحبة و لا
ولدا و لیدا زین فقرات خیریت سمات مدعا کالنور
من شامت الطور نهایت وضوح و ظهور دارد که نسبت
در قوام سلسله هستی اهل علاقه مزاوجت و مباشرت
متعلق و مربوط و دوام اساس بقای بنی آدم بمناکحت و مناسبت
وابسته و منوط هست و مضمون آیه وافی هدایه و انکحوا
الایامی منکم و الصالحین من عبادکم و امائکم ان یکونوا فقراء
یغنیهم الله من فضله والله واسع علیم فواید دینی و دنیوی
در ضمن این امر سعادت فرجام مندرج و اختیار تأهل
خیریت انجام در هر دو سرا منتج اقسام نتایج جهت
پس بنی نوع بشر را مرد و عروس معرفت و متحمل

بار شریعت است و افراد انسان را که مظاهر وجود مطلق و
برگزیده مخلوقات حق اند تزویج و کدخدائی که باعث
استحکام رشته بقا و موجب انتظام امور دین و دنیاست
اهم و ضروراست و بمضمون حدیث نبوی النکاح
سنتی فمن رغب عن سنتی فلیس منی در اقصی مدارج ترتیب
اعلی مراتب تاکید است ترک این سنت از جاده شرع
مبین ابعدست پس هر فرد از افراد بشر را شایسته و سزاوار
در بار حضرت خداوند خود را با این رتبه بلند و پایه ارجمند
واصل و از انوار فیوضات و فوایدیکه از مطالع کلمات
آیات و احادیث طالع و لامعست برای ظلمات
یوم المعاد روشنائی حاصل نموده موافقت ملت حنیف و
متابعت شریعت شریف مصطفوی را عمده مشاغل و امور
سازد فلهذا اما صدق انتقال آنست در زمانیکه فرخنده
و فیروز و او از عشرت اندوز تر از صباح نوروز مشروط
مسعود موجه و محذورات منحوسه مفقود بوده عالیجاه فلان

ولد فلان در سلک نکاح مرتبط و در سمت عقد دوام

منخرط ساخت علیا جناب خدارت مآب عفت انتساب

بلقیس آداب باکره رشیده عاقله کامله فلانه بنت

فلان بصداق معین الکم و الکیف فلان مبلغ بوکالت

جناب علامی فهامی فلان از جانب ناکح معظم الیه و

کالت جناب قدسی آداب نخبة السادات الانجاب

آقا میرزا فلان از جانب منکوحه معظم الیها صیغه

نکاح ملت اثنی عشری و عقد صحیح صریح شرعی بدیرفت

اللهم الف بینهما وطیب نسلهما وارزقهما اولاداً کراماً صالحین

بمحمد و آله الطاهرین   و بعد غرض از تحریر تسلیمات

شرعیه الایات آنست که در بهترین وقتی از اوقات و

خوشترین ساعتی از ساعات مقرون بخیر و برکات

حاضر عالی محفل شرع واجب الاتباع فهید عالیشان

رفیع مکان عزت و سعادت نشان فلان خلف مرحوم

فلان و بعد الحضور اقرار صحیح شرعی و اعتراف صریح

منو برانکه در حالت اختیار بدون الاکراه والاجبار بفروخت
بمبایعه لازمه صحیحه شرعیه بعالیجاه رفیعجایگاه مجدت و
نجدت همراه شوکت وجلالت دستگاه نتیجة الامراء العظام محمد
رضا خان تمامی وهمگی دانک قریه فلان با توابع شرعیه از اراضی
آبادی و تلال وعیون وانهار ومزارع ومراتع ومرافق
وکلما یتعلق بها را بمبلغ معین القدر والوصف دو هزار و
پانصد تومان اشرفی هیجده نخودی بقرار یکتومان ماخوذ ومقبوض
باعترافه الشرعی وثانی بایع از تمامی مبیعات تخلیه ید کرده
بتصرف مشتری مزبور واگذار نموده عقد مبایعه لازمه شرعیه
مشتمله بجمیع شرایط ارکان وخالیه از کافه نواقص و
مبطلات با اسقاط کافه خیارات موجبه فسخ سیما خیار الغبن و
الغبن فی الغبن ولو کان فاحشا بل افحش ولو بالضعیف
الثمن وضامن درک شرعی مبیعات گردید هر گاه عندالخروج
مستحقا للغیر کلا او جزءا از عهده برآید تحریرا فی شهر فلان سنه ۱۲۹۸

احباب نویسند — هر نفس چون یاد می آید هم از اکنیم — زار میگریم که یار

زنده بهر چیستیم حق علیم است در دل آزادت منزل از قصه دوری قضایای هجر با

نه آنقدر نگران و پریشان است که زبان بیان قادر بر ادای شمه آن تواند

حدیث شوق همین بس در نوشتم بتو سخن بلیست دگرها عبارت آرایست عجب از چه

خاطر انور را از مفاوضات فتوح گستر و مراسلات فرح پرور گلشن صدم را نوی طراوتی

نساختند و باب تفقدی بر روی آرزو نگشادند من نمی دانم چه واقع شد که این

چه بود که نظر انداختی ما را بیکبار این چنین اگر شمه کریمه اشفاق نسبت با بندگان

مشتاق بطریق معهود دریغ نخواهند فرمود از بنده نوازی تو نقصان نکند امید

در بیابان بی پایان در وادی تمادی مهجوری طی شده از دست رفیق غم و هم صحبتی

رنج و الم نجات حاصل شود دل سویت ای نگار بجان میل شد مرا جان دلم

بسویت از آن میل شد مرا در صفت محبت و مهربانی در میانه مخلص جانی

و آن سرور رفیع المکانی واقع شده چون اقلام حقیقت ارقام مستوفیان ممالک

مدارک و اوهام محرران دفاتر مفاکره افهام از رقم کم و کیف آن کاسر است و زبان

نکته دانان از توجیه و تعریف آن قاصر شروع در آن نمیرود قدم قلم در سر لوحه

شرح آرزومندی و اشتیاق می نهد در آن باب نیز چون کتاب دفترخانه اندیشه

و خیال از تحریر حرف مفصل آن عاجز نیز زبان بیان کوتاه و دست شکسته است این بیت در

صرف مجملی میشاید   هر چند در چشم ما نهانی غم نیست در درمیان جانی اگرچه پرتو
ظهور جانفزا است و خرمن حاصل عمر را بباد میدهد اما الحمد لله که تخم محبت در زمین دل
با قوامست و خلل پذیر نیست با تو احوال لمقابل را فرع حواله رفته زبانیه تصدیع میدارد
با تو عمرش فاصل و مراد اشتهای جهان حاصل باد   زمان وصالت بسی شاد بودم
بسی شاد بودم زمان وصالت   کنون هم نیم یک نفس از تو خالی   مرا همنفس گشته
خیل خیالت   حقا که ذوق و شوق بادراک شرف مواصلت آنحضرت عالی مرتبت
زمان بزمان افزونست و شرح آن از درجه بیان بیرون   یاد زمان وصل تو
ورد زبان من شده   نام خوش تو هرزمان مونس جان من شده   امید که از نسیمات
مکاتبت گلشن مصادقت بیج پیوسته طراوت بخشد که لامحاله ذریعه مباهات و
مفاخرت و وسیله سعادت دنیا و آخرت خواهد بود جرائد اطناب از حد و آب
تجاوز نموده ظل ظلیل مستدام باد   سواد خامه مشک بار که رونق شکن مشک ختن است
چون شمیم باد بهار بریاض حال مشتاقان وزیده مشام دردمندان را معطر گردانید چون
شاهد معنی بزیور عبارات لائقه آراسته در نظر اصحاب شوق جلوه نمود و نازنینان
دلربای الفاظ در حضور ارباب نیاز کرشمه کنان نقاب باز از چهره گشودند معنی نوید مهر و
محبت از پس پرده غیب بمنصه شهود مشتاقان و مهجوران رسید و صورت خلعت دلفریب در آینه

نمود

ضمیر روشن دلان زاویه فراق منطبع گردید بیازی چون نفس بیارمندان شوق متشوقان

وسلامی چون ناله دردمندان مهرانگیز بازا جواهر کلمات و زواهر فقرات شرح راجع

می دارد این نوباوه ریاض سیادت و نونهال گلشن ثابت نهال عمر ایران از صرصر

لام جدائی خزان دیده و ثمره شجره حیات از آفت حدی فاسد گردیده نه در گلشن عیش

غنچه برگلبن امید خندان و نه در ریاض طرب میوه بر نهال آرزو و اثر آن است گلهای نشاط

خار غم در منکیر کهیده و بساط انبساط در خلوت سرای خاطر آغشته بخون جگر گشته مرض فراق

بیتاب و امید محبت را ز محنت اشتیاق حال خراب   تب غم دارم و درد

سر هجران بر سر   آمده جان بلب و نامه جانان بر سر   امید هر از عالم غیب مسیحا

نفسی در صلاح حال بیماران نفسی گشاید و از مصر تقدیر عزیزی تدبیر کار گرفتاران نماید

هم بهمین نفس او جان رفته بتن باز آید و بحسن تدبیر این حال یوسفی در نظر کنعانیان جلوه

نماید لله الحمد هم صبح صحت از مطلع سلامت وافق کرامت و عافیت عاقبت بر آمد

آثار تغیر بمدد صیقل قوت طبیعی از مرآت مزاج صافی صفات زدوده شد و بتخلیص جانی

راز بشارت این بشارت گل کام ازلی در چمن شاهی شگفته گشته و نهال زندگانی

در بوستان آمال نشو و نمای دیگر یافت   نهار شکر خدا رام رفته دل و باغ   سلامت تو

هم خاطر پریشان باغ   امیدوار برحمت آفریدگار است هم دیگر باره آثار هیچ عارضه بر

مشتاق است به این نوازش غمزدای
تعجب نمود و باد صبا هم محرم عشاق
بسته از خیل خیال آنحضرت
بود چون هم که در صحیفه خاطر نقش
که زبان قلم را از شرح
روی تست و زیادت
روز کار ارادت
وصفا منکشف کرم ام همان مهر
محرف نمود کلمن شود هم در سپهر صدق
در ایمنت روز دلم از قبله محبت
عاجز از زبان ما سخن میگوید چه
نوازش نامه خاطر ان مخلص
مصفا وقت مرا از آن صبح
وادا و آن شد از دوم
و تهنیه گنجینه دل
و متاع نمود

از عارض نسترن قطره
مطمور نسیم و در گلزار صحبت
باشد غمت مباد و گر هست مباد و
از راحت دل دارم جان
چون شاد شد چشم سامت
نوید باد کرد هم
عنایت روح
ابواب
باعث حسن

اصلا صفا
تم مقدمه شاه درویشان صفای
نو فاتح ابواب فتوح
عنایت متاع گنجینه دل
ورود آن ابواب
ول پر خون من
ملاطفه روح پرور حاصل شد و جان تازه
حیات پرورش
از مشاهده

ان مفاوضه فتوح گستر وصل شد ای خط تو بر آینه دل زنگ زدا من با تو

نیم ور تو نیم نیز جدا الجسم مع الجسم بعید لیکن والروح مع الروح قریب

ابدا ضمنا انگاشته قلم محبت رقم می‌شود که تا دیده از مشاهده جمال با کمال آن

یار غمگسار محروم شده از بسیاری اشکباری بی‌نور و تاریک است و تن ناتوان از بار غم

و الم چون موی باریک جان محزون از غصه فراق خراب است و دل پرخون

در آتش اشتیاق کباب جان آتشی و جگر پاره و دل پرخون است دو دیده

غمدیده چلوئیم چون است بی‌تکلف زبانم را قدرت آن نیست که قصه پرغصه

دوری خواند و دلم را طاقت آن نه که حکایت شکایت مهجوری بر زبان راند مانده‌ام

از یار که روز نده‌ام زین گشته تا زنده‌ام شرمنده‌ام همیشه تا حال غمناک و جان

مشرف بهلاک مشغول به آه دردناکم مدتی تیماری در بهبادی سرگردانی و

وادی حیرانی با دل خسته و خاطر شکسته بر کنار حرمان نشسته بعد صفحه

حال از خط و خال اختلال خالی نبود و بهیچ صورت قرعه فال موافق مقصود روی

نمی‌نمود ناگاه نسیم و لا تیأسوا من روح الله وزیده و نامه دلخواه از آن حضرت پناه

رسید دلم بود غمگین ز هجر تو ای ماه ز خط تو شد شاد الحمد لله و از نوید

صفای بشارت اتصال الحال بچندان خوشحال است که صفت نتواند کرد جان فرح شعشعه

براه تو خاک من القلب لا یزال هالک از هر عالم همین وصال تو

بس بلکه یک پرتو از جمال تو بس امید هر چه زودتر بصر جان از نظر جانان

منور و از نفحه عطر آمیز طره و الا ویز او مشام روح معطر گردد مقابه

شریفه ثبوت مضمون و مراسله منیفه محبت مقرون که مرقوم قلم عنبرین

شیم شده و در صحبت فلان شرف ابلاغ و ارسال پذیرفته بود چون ورود

سعادت منوان رقیمه والا مشتمل بر تشیید معاقد دوستی و یگانگی و محتوی بر تاکید قواعد

صداقت و یکجهتی بود ابواب مسرت و خرمی بر روی دل احباب گشوده از عاقبت

روزگار فرخنده آثار و صحت و استقامت مزاج وهاج العالیجاه و نوید دریافت صحبت

لازم المسرت بغایت الغایت خوشحال و خوشوقت گردید به ازاء آن تحف دعوات

و اقباب مجانه و صحف تسلیمات [illegible] آرزومندانه هدیه خدمت کثیر البهجت

صحیفه موقر آرای مهر انجلا و مشهود

ضمیر عطوفت [illegible] گردید و نوایر مودت [illegible]

[illegible] العالیجاه باین حدود رسیده و خاطر از ان

مرقوم [illegible] عنقریب حجاب [illegible] از ظاهر برطرف شده

ملاقات با برکات در [illegible] ظهور جلوه پذیر خواهد شد و پیوسته منتظر بوده

رسیدن العالیجاه باین حوالی مسموع شده لوازم تهنیت قدوم

میمنت لزوم بعمل آورده تا در [illegible]

آورده بوسیله کتب مسرت [illegible]

این غایت [illegible]

العالیجاه بانیطرف به تحقیق پیوسته مرقوم قلم مودت رقم فرموده بعد

مدتها حال در مراسم مکاتبات غفلت و اهمال واقع شده باشد درین باب

مخلصان نهایتش کسان محب که بدرگاه جهان پناه روانه مینماید اکثری از راه دیگر تردد

مینمایند و بعضی که ازین راه رفته باشند متحیرم که چگونه کتابت محب را به عالیجاه

نرسانیده اند والا سر رشته ارسال مکاتبات را از دست نداده به دستور معهود مراسم

یگانگی را معمول داشته در اعلام چگونگی حالات اهمال واقع نشده است و بعد از وقت

کس علیحده روانه خدمت شریف نموده عذر تقصیرات خواسته خواهد شد و مکنون

خاطر آنست که از لوازم صداقت و اتحاد بیشتر از پیشتر بعمل آید   نامه نامی و لطفنامه

گرامی که از جانب آن نهال گلشن محبت و اندوسر چمن مودت نمو مخلص ثانیه گشته

بود در اشرف اوان که آتش تموز مزاج را الحمد منطفی بود بمطالعه آن مشرف شد چون

مبنی بر سرور و بهجت و مشعر بر عیش و عشرت بود باعث ازدیاد مسرت گشت امید

که جمیع یاران جانی همیشه خوشوقت و کامیاب و مقضی المرام باشند حقا که تا از شرف صحبت تام

بهجت محروم و از مفارقت محبت مغموم گشته ساعتی بل لمحه نبوده که به ذکر و فکر شما نبوده باشد تخصیص

حضرت فلان بمحبت قسم که هیچ وقت از اوقات نبوده که ذکر اسم ایشان شده و کار گریه

نشده ... ازین مدت که بوده ام دستم ز دیدار تو فرد جفت بوده با گلاب و با رباب و با شراب

بتو همّم چون شراب ناب در زرین قدح ناله چون زیر رباب و دل بر آتش چون کباب

قلمی فرمه بعید در هوا خوش شد بانطرف تشریف خواهند آورد بدین مژده کر جان

فشانم رواست اکر ایشان برخلاف مواعید سابقه در عمل فرمعهد تشریف آوردند که

در سه روزی در خدمت ایشان بسر برده بعد از آن بالکلیه متوجه فلان شوم هر چه خواهر بود از مهر

دعده یکی راد و فا کن زیاده چه نویسم هر چه زودتر بار انتظار از دل احبا بر داشته شود

تقاربت بمیر قدمها

بانجام رسید و باختتام کشید این کتاب همایون و خطاب فصاحت مقرون الحق این سبل

دوشیزه ایست پر غنج و تدلّل بل عمان جواهر بلاغت است و آسمان زواهر براعت حقه غوالی بوایات

و شقه لآلی خیار هر سطرش از طره حور شکلی و هر سطرش پیرایه دفتر سخنی اگر بزیبائی سپهر طاوسش خوانند

منزه ست و هر کاه افسر کاوسش [illegible] و این خزینه در رفتیه هر مشحونست بظرایف

مکاتبات و لطایف مراسلات [illegible] و خردمندان فن دبیری شهره ناظم سلک درر میرزا

مهدیخان و خواجه صاحب بیان لسان سید الوزرا اسند الادبا للخط محیی المرحوم میرزا ابوالقاسم الحسینی

الفراهانی الملقب بقائم مقام حسب الفرمایش عالیجاه رفیع جایگاه عزت و سعادت همراه

آقا میرزا محمد صاحب شیرازی الملقب بملک الکتاب بخط اقل الفقرا حبیب الله شیرازی

صورت انطباع پذیرفت بتاریخ شانزدهم شهر جمادی الاخری ۱۲۹۸

سنه ۱۲۹۸